

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

ابدال

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۳۸ تا ۵۱

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

ابدال^۱

بیان علمای خاصه درباره ابدال:

۱. مرحوم علامه امینی در مورد ابدال می‌فرماید:

الابدال: مصطلح جدید جاء به الأمويين محاوله منهم لذر الرماد في أعين المسلمين، على أن الأمويين رجالا و نساء، إن لم نقل إنهم أفضل من أهل البيت و صحابه رسول الله فإنهم يوازنونهم في الفضل، و ذلك تلافيا للوضع الذي أوجدوه بقتلهم أصحاب رسول الله خصوصا ممن كانوا مع أمير المؤمنين عليه السلام، و ان المسلمين سوف ينصرون و يرزقون و يمحطون بهؤلاء الأبدال، و عليه فان الخروج على الشام و أميرها سوف يرفع النصر و الرزق عن المسلمين. و قد انطلت هذه الحيله على الكثير من بسطاء المسلمين و اعتقدوا بصحتها عند ما عاد معاوية من صلحه مع الإمام الحسن عليه السلام خطب بالناس و ذكرهم بنفسه و أعطى الإشارة المتفق عليها مع الوضعين بعد سماعهم كلمة الأبدال و الشروع في وضع الأحاديث هذه الفرية. و لقد نفى الكثير من العلماء صحة هذه الأحاديث و هذه الروايات و قالوا بأنها روايات باطله سنداً و متناً، كما أن أهل الحديث المحققين قد تكلموا في أسانيد أحاديث الأبدال هذه، و منهم الحافظ ابن الجوزي الذي حكم بوضعها و تابعه على ذلك ابن تيمية^۲ و كذلك السخاوي^۳.

« ابدال: مصطلح جدیدی است که امویان شایع کردند تا خاکستر در چشم‌های مسلمانان بریزند به اینکه اموی‌ها مرد و زن آن‌ها اگر نگوئیم برتر از اهل بیت و اصحاب رسول خدا هستند؛ لاقلاً هم وزن با آنان در فضل هستند و این کار را برای جبران وضعی که برای خود به وجود آوردند با قتل اصحاب رسول خدا، مخصوصاً اصحابی که همراه امیرالمومنین عليه السلام بودند، و اینکه مسلمانان به واسطه‌ی این ابدال نصرت می‌شوند و روزی داده می‌شوند و باران باریده می‌شود.^۳ بنابراین قیام علیه شام و امیر آن سبب می‌شود نصرت و رزق از مسلمانان برداشته شود^۴، این حيله بر خیلی از مسلمانان ساده‌لوح مؤثر بود و به صحت آن اعتقاد پیدا کردند هنگامی که معاویه از صلح با امام حسن عليه السلام برگشت، برای مردم خطبه خواند و آنان را در مورد خودش متذکر شد و به واضعان حدیث، بعد از اینکه کلمه ابدال را شنیدند، اشاره کرد که احادیثی در مورد این دروغ جعل کنند.

۱ به تناسب طرح بحث ابدال ذیل حدیث مربوط به غیبت حضرت الیاس عليه السلام، استاد صلاح دیدند که مبحث ابدال را به شکل مفصل استطراداً مطرح فرمایند. بنا بر این در بین مباحث اسرار و علل غیبت این جزوه به شکل مستقل عرضه می‌گردد؛ و بعد از آن شاء الله بحث قبلی را پی می‌گیریم.

۲ الوضعون و احادیثهم، ص ۲۹

۳ هنگامی که خواستند مستنصر عباسی فاسد را بکشند، گفتند: نکشید آسمان به زمین می‌آید، او را در بوریایی بیچید و آهسته مالش دهید و همینطور به آسمان نگاه کنید چنین کردند تا مرد.

۴ حجاج وقتی شنید کاروانی از کوفه عازم زیارت قبر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، عصبانی شد و سخنرانی کرد: ایتوفون حول الاعواد و العظام الرمیمة الا یتوفون حول قصر امیر المومنین عبد الملك بن مروان الا یعلموا ان الخلیفه المرء خیر من رسوله

و به تحقیق بسیاری از علما صحت این احادیث و روایات را نفی کردند و گفتند این روایات هم از جهت سند و هم از جهت متن باطل هستند. همچنانکه محققین از اهل حدیث در سند احادیث ابدال بحث کردند و از جمله آن‌ها حافظ ابن جوزی است که حکم به جعلی بودن این روایات کرده است و ابن تیمیه و سخاوی او را تبعیت کردند.»

بیشتر روایات پیرامون ابدال از منابع اهل سنت نقل شده و اما در منابع ما روایاتی که نقل شده به وضوح مصداق ابدال را مشخص کردند و سیره‌ی ائمه علیهم‌السلام این بود که مباحثی که در جامعه مطرح و شیوع پیدا می‌کرد یا رد می‌کردند یا اینکه به تفسیر و توضیح صحیح آن و مشخص کردن مصداق واقعی آن می‌پرداختند.

ابدال:

کلام علامه امینی را در خصوص ابدال بیان کردیم که این از مصطلحات و جعلیات بنی امیه است و طبق تتبع و تحقیقی که ما داشتیم نیز کلام علامه امینی بعید نیست. ابدال در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر به خود ائمه علیهم‌السلام شده است اما ابدال به معنای خاص در روایات عامه هست و خود آن‌ها هم روایات ابدال را مورد خدشه قرار دادند؛ احمد بن حنبل روایتی را در مورد ابدال نقل می‌کند و خود ایشان به آن روایت اشکال می‌کند. ما پس از تحقیق و تتبع به این نتیجه رسیدیم که ظاهراً ابدال در روایات ما نیست بلکه به روایات ما وارد شده است.

۲. مرحوم مجلسی نقل می‌کند:

الإحتجاج رَوَى عَنْ الْخَالِدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْفَارِسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه‌السلام إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أُبْدَالًا فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأُبْدَالِ قَالَ صَدَقُوا الْأُبْدَالُ الْأَوْصِيَاءُ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذْ رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَخَتَمَهُمُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله بَيَانُ ظَاهِرِ الدَّعَاءِ.

«در کتاب احتجاج طبرسی آمده است: هیثم فارسی گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام گفتم مردم^۱ معتقدند که در زمین ابدالی وجود دارد این ابدال چه کسانی هستند؟ فرمود: راست می‌گویند ابدال همان اوصیا هستند خداوند آنها را در زمین بدل و بجای انبیاء قرار داده، چون انبیاء از دنیا رفته‌اند و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خاتم است.»

۳. بیان مرحوم مجلسی پیرامون ابدال در دعای ام داود:

الْمَرْوِيُّ مِنْ أَمِّ دَاوُدَ عَنِ الصَّادِقِ عليه‌السلام فِي النِّصْفِ مِنْ رَجَبٍ حَيْثُ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَرَحِمْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَالسَّعْدَاءِ وَالشَّهَدَاءِ وَائِمَّةِ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأُبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ وَالسِّيَاحِ وَالْعَبَادِ وَالْمُخْلِصِينَ وَالزُّهَّادِ وَأَهْلِ الْجِدِّ وَالْإِجْتِهَادِ.» إِلَى آخِرِ الدَّعَاءِ يَدُلُّ عَلَى مَغَايِرَةِ الْأُبْدَالِ لِلْأئِمَّةِ عليهم‌السلام لَكِنْ لَيْسَ بِصَرِيحٍ فِيهَا فَيُمْكِنُ حَمْلُهُ عَلَى التَّكْيِيدِ. وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ فِي الدَّعَاءِ خَوَاصُّ أَصْحَابِ الْأَئِمَّةِ عليهم‌السلام وَالظَّاهِرُ مِنَ الْخَبَرِ نَفْيُ مَا تَفْتَرِيهِ الصُّوفِيَّةُ مِنَ الْعَامَّةِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُتَتَبِعِ الْعَارِفِ بِمَقَاصِدِهِمْ عليهم‌السلام.^۲

توضیح: ظاهر دعائی که از ام داوود از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده در نیمه رجب که می‌فرماید:

۱ ناس اشاره به عامه و اهل سنت دارد، گویا این فرهنگ در بین آن‌ها رائج بوده که ابدالی روی زمین هستند.

۲ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۸

اللهم صل على محمد و آل محمد اللهم صل على الابدال و الاوتاد و السیاح و المخلصین و الزهاد و اهل الجد و الاجتهاد ...

حاکمی از این است که ابدال با ائمه علیهم السلام فرق دارند ولی صراحت ندارد ممکن است حمل بر تاکید شود و ممکن است منظور از ابدال در دعا خواص اصحاب ائمه علیهم السلام باشند، ظاهر خبر نفی می کند ادعای صوفیه اهل سنت را چنانچه متبوع و محقق خود این مطلب را دریافت می کند (که خود را ابدال میدانند).

۴. مرحوم مجذوب تبریزی شارح کتاب شریف کافی پیرامون روایتی از امام رضا علیه السلام می فرماید:

ومن فوائد المقام علی ما أفاد برهان الفضلاء أنّ المنسوبين إلى العرش - یعنی علم کتابه سبحانه - ثلاثة أقسام: الأول: حَمَلَةُ العرش ليعرضوا يوم القيامة أعمال العباد حسناتها وسيئاتها على كتاب الله عزّ وجلّ، وهم ثمانية أصناف: آدم وأوصياؤه عليهم السلام، نوح وأوصياؤه عليهم السلام، إبراهيم وأوصياؤه عليهم السلام، موسى وأوصياؤه عليهم السلام، عيسى وأوصياؤه عليهم السلام، محمد وأوصياؤه عليهم السلام، رضوان وسائر خزنة الجنة، مالك وسائر خزنة النار.

القسم الثاني: من حول العرش وهم صنفان: الأول: المؤمنون الذين أدركوا خدمة الحجة نبياً أو وصياً من أصناف الثمانية المذكورة على حقيقة الإيمان، كثلاثين نفرًا من الشيعة يكونون بإذن الله سبحانه فيما بين المسجدين في خدمة صاحب عليه السلام في غيبته الكبرى يُقال لهم: النَّطَسُ جمع ناطس بالنون والمهملتين بمعنى الجاسوس، إذا مات واحدٌ منهم أو أكثر يبدل الله - عزّ وجلّ - مكانه من خلص الشيعة، وبهذا يُقال لهم: الأبدال أيضاً.^۱

« از فوائد مقام آنچه برهان الفضلاء^۲ افاده داده است که منسوبین به عرش - یعنی علم کتاب خداوند - سه قسم هستند: اول: حمله‌ی عرش که روز قیامت اعمال بندگان از حسنات و سیئات بر کتاب خداوند عرضه می کنند، و آن‌ها هشت صنف هستند: آدم و اوصیای او علیهم السلام، نوح و اوصیای او علیهم السلام، ابراهیم و اوصیای او علیهم السلام، موسی و اوصیای او علیهم السلام، عیسی و اوصیای او علیهم السلام، محمد و اوصیای او علیهم السلام، رضوان و سائر خزنه‌ی بهشت، مالک و سائر خزنه‌ی جهنم.

قسم دوم: کسانی که حول عرش هستند و آن‌ها دو صنفاند:

اول: مؤمنانی که خدمت حجتی از حجج الهی (نبی یا وصی) را از اصناف هشتگانه مذکور بر حقیقت ایمان درک کردند. مانند سی نفر شیعه‌ای که به اذن خداوند مابین دو مسجد در خدمت حضرت صاحب علیه السلام در دوران غیبت کبری می باشند که به آن‌ها گفته می شود: نطسه، جمع ناطس به معنای جاسوس، هنگامی که یکی یا بیشتر از آن‌ها از دنیا برود، خداوند فرد دیگری از شیعیان خالص را بدل او قرار می دهد و به این جهت به آن‌ها

۱ الهدایا لشیعة أئمة الهدی (شرح أصول کافی للمجذوب التبریزی)، ج ۲، ص ۳۰۹

۲ دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۳۰۰

ابدال هم گفته می‌شود. ایشان از آن سی نفری که همراه امام هستند تعبیر به ابدال کردند البته مشخص هم نکردند چنین تعبیری را از کجا گرفتند.^۱

۵. مرحوم کفعمی در حاشیه مصباح می‌فرماید:^۲

قيل إن الأرض لا يخلو من القطب و أربعة أوتاد و أربعين أبدالاً و سبعين نجيباً و ثلاثمائة و ستين صالحاً فالقطب هو المهدي عليه السلام و لا يكون الأوتاد أقل من أربعة لأن الدنيا كالخيمة و المهدي كالعمود و تلك الأربعة أطنابها و قد يكون الأوتاد أكثر من أربعة و الأبدال أكثر من أربعين و النجباء أكثر من سبعين و الصالحاء أكثر من ثلاث مائة و ستين و الظاهر أن الخضر و إلياس من الأوتاد فهما ملاصقان لدائرة القطب.

و أما صفه الأوتاد فهم قوم لا يغفلون عن ربهم طرفه عين و لا يجمعون من الدنيا إلا البلاغ و لا تصدر منهم هفوات الشر و لا يشترط فيهم العصمة من السهو و النسيان بل من فعل القبيح و يشترط ذلك في القطب. و أما الأبدال فدون هؤلاء في المراقبة و قد تصدر منهم الغفلة فيتداركونها بالتذكر و لا يتعمدون ذنباً. و أما النجباء فهم دون الأبدال. و أما الصالحاء فهم المتقون الموفون بالعدالة و قد يصدر منهم الذنب فيتداركونه بالاستغفار و الندم قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^۳ جعلنا الله من قسم الأخير لأننا لسنا من الأقسام الأول لكن ندين الله بحبهم و ولايتهم و من أحب قوما حشر معهم.

و قيل إذا نقص أحد من الأوتاد الأربعة وضع بدله من الأربعين و إذا نقص أحد من الأربعين وضع بدله من السبعين و إذا نقص أحد من السبعين وضع بدله من الثلاثمائة و ستين و إذا نقص أحد من الثلاثمائة و ستين وضع بدله من سائر الناس.

» گفته شده است:^۴ بدرستی که زمین خالی نمی‌ماند از قطب و چهار نفر اوتاد و چهل نفر بدل و هفتاد نفر نجیب و سیصد و شصت نفر انسان‌های صالح و پاکدامن پس قطب حضرت مهدی عليه السلام و اوتاد کمتر از چهار نمی‌باشد چون دنیا مانند یک خیمه می‌ماند و حضرت مهدی عليه السلام مانند عمود این خیمه هستند و این چهار اوتاد طناب‌های آن خیمه هستند و گاهی اوتاد ممکن است از چهار نفر بیشتر باشد و ابدال بیش از چهل نفر هستند و نجباء بیش از هفتاد نفر هستند و صالحین بیش از سیصد و شصت نفر هستند و ظاهراً خضر و إلياس جزء اوتاد هستند پس این دو همیشه همراه حضرت مهدی عليه السلام هستند.

اما ویژگی‌های اوتاد، آن‌ها کسانی هستند که یک لحظه از یاد خداوند عز و جل غافل نیستند و کار آن‌ها تنها ابلاغ است و نقاط ضعف و سیاهی که از بشر صادر می‌شود، از آن‌ها صادر نمی‌شود (یعنی اصلاً گناه نمی‌کنند) و

۱ ظاهراً ایشان ابدال را پذیرفته و آنها را از یاران امام عصر عليه السلام در دوران غیبت کبری می‌دانند.

۲ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۱

۳ اعراف، آیه ۲۰۱

۴ همین ابتدا نظر خود را می‌دهد که آنچه در مورد ابدال و غیره می‌گوئیم، اقوال دیگران است؛ ولی نظر ما نیست.

در آن‌ها عصمت از سهو و نسیان شرط نیست بلکه عصمت از قبیح شرط است (در مورد حضرت زینب علیها السلام نگفتند که رتبه ایشان، رتبه‌ی عصمت است ولی هرگز از این بزرگوار نقاط ضعف و اشتباهاتی که از بشر سر می‌زند، سر نمی‌زد البته مرحوم مامقانی تعبیر دیگری دارد که اگر گفتیم ایشان معصوم هستند، حرف گزافی^۱ نگفتیم)، شرط عصمت در قطب است. (در این که گفته شد اوتاد عصمت در آنان شرط نیست، اشکال است چون خضر (اگر پیامبر باشد) و الیاس معصوم هستند مگر بگوئیم در غیر این دو شرط نیست).

اما ابدال در مرتبه پائین‌تر از اوتاد هستند و گاهی از خداوند عز و جل غافل می‌شوند اما به واسطه تذکر تدارک می‌کنند و تعمد در انجام گناه ندارند. اما نجبا در مرتبه پائین‌تر از ابدال قرار دارند. اما صالحون پس آن‌ها انسان‌های باتقوایی هستند که موصوف به صفت عدالت می‌باشند (یعنی کسانی که در اطراف امام زمان علیه السلام هستند، پائین‌ترین آنان، بالاترین رتبه‌ی جامعه‌ی ما است)، و ممکن است گاهی از آنان گناهی سر بزند پس بواسطه استغفار و پشیمانی تدارک می‌کنند، خداوند تعالی می‌فرماید: "در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند."

و گفته شده است: چنانچه یکی از اوتاد (چهار نفر) از دنیا برود، یکی از ابدال (چهل نفر) را جایگزین او می‌کنند و چنانچه یکی از چهل نفر از دنیا برود، یکی از هفتاد نفر را جایگزین می‌کنند و چنانچه یکی از هفتاد نفر از دنیا برود، یکی از سیصد و شصت نفر را جایگزین می‌کنند و چنانچه یکی از سیصد و شصت نفر از دنیا برود از سائر مردم جایگزین می‌کنند.»

مرحوم کفعمی همان ابتدا نظر خود را می‌دهد که آنچه در مورد ابدال و غیره می‌گوئیم قیل است پس ممکن است گفته شود. تعبیر ابدال ریشه در فرهنگ دینی ندارد و از جعلیات امویان می‌باشد و از روایاتی هم که در مورد ابدال نقل شده مشخص است که ابدال از جعلیات بنی امیه است مانند: ابدال در شام هستند، اکثر ابدال از شام هستند؛ معاویه در شام منبر رفت و گفت: پیامبر به من گفتند که ابدال در شام هستند و از امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود: اهل شام را لعن نکنید که در بین آن‌ها ابدال هستند.

ابدال:

بحث ما پیرامون ابدال بود، طبق تحقیقاتی که سابق داشتیم، ابدال در روایات ما وجود دارد و می‌توان وجود آنان را پذیرفت اما طبق تتبعات و تحقیقات جدید نظر ما نسبت به ابدال تغییر کرد و شاید همان نظر مرحوم علامه امینی در مورد ابدال صحت داشته باشد که ابدال از جعلیات بنی امیه است و آن را برای توجیه ظلم‌های خود جعل کردند و امام رضا علیه السلام مصداق واقعی ابدال را بیان می‌کنند که مصداق آن ائمه علیهم السلام می‌باشد.

ابدال در کلام و روایات عامه:

۱. بیان ابن ابی الحدید در مورد ابدال:

ابن ابی الحدید^۱ ذیل فرمایش امیر المومنین علیه السلام «اللهم بلی لا تخلو الأرض من قائم بحجة الله تعالى کیلا یخلو الزمان ممن هو مهیمن لله تعالى علی عباده و مسیطر علیهم» می‌گوید:

هذا یکاد یکون تصریحا بمذهب الإمامیة إلا أن أصحابنا یحملونه علی أن المراد به الأبدال الذین وردت الأخبار النبویة عنهم أنهم فی الأرض سائحون فمنهم من یعرف و منهم من لا یعرف و أنهم لا یموتون حتی یدعوا السر و هو العرفان عند قوم آخرین یقومون مقامهم.^۲

« این عبارت تصریح به مکتب امامیه است الا اینکه اصحاب ما این فرمایش را بر این حمل کردند که مراد ابدال هستند که روایات نبوی در مورد آن‌ها رسیده است: آن‌ها در زمین جهانگرد هستند پس بعضی از آن‌ها شناخته شده هستند و بعضی هم شناخته شده نیستند و آن‌ها نمی‌میرند تا اینکه اسرار (عرفان) را نزد قوم دیگر گذارند که جانشین آنان هستند.»

شرح حدیث معرفت: (من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة)

ما در اوائل شروع بحث خارج مهدویت، روایت معرفت (من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة) را بیان کردیم و در چند محور پیرامون آن بحث کردیم: بحث پیرامون اصل حدیث، احادیث دیگر که چنین مضمونی را بیان می‌کنند در کتب فریقین، معرفت به چه معنا است و تا چه مقدار آن لازم است چون سطح معرفت‌ها فرق می‌کند چنانچه معرفت ابوذر رضی الله عنه نسبت به معرفت حضرت سلمان رضی الله عنه فرق می‌کند، آیا شناخت در حد اینکه اطاعت آنان اطاعت خداوند و مخالفت با آنان مخالفت با خدا است کفایت می‌کند، ابن عباس از میثم تمار خواست تا برای او مطالبی در تفسیر بگوید، میثم چون مقداری گفت، ابن عباس تحمل نکرد و نوشته

۱ مرحوم علامه امینی می‌فرماید: چند نفر هستند که گناه اهل سنت و بقاء آن‌ها بر مذهبشان به گردن آن‌ها هست: ابن ابی الحدید، زمخشری، رازی

۲ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۱

را پاره کرد و گفت: این مطالب چیست می‌گوئی؟ میثم گفت: پاره نکن، آنچه گفتم محقق می‌شود، قضیه‌ی شهادت امام حسین علیه السلام، جبهه‌ی مکيه . از حضرت میثم روایتی نقل می‌کند، از او سوال می‌کنند از کجا می‌گوئی؟ از عالم غیب می‌گوئی؟ می‌گوید: نه این احادیث را از امیر المؤمنین علیه السلام می‌گویم. میثم طریقه‌ی کشته شدنش را به ابن زیاد خبر می‌دهد، ابن زیاد می‌گوید: می‌خواهم طوری تو را بکشم که مولای تو را تکذیب کنم، میثم پاسخ می‌دهد: نمیتوانی! مولای من از خود نگفت بلکه از آسمان و ابن زیاد به همان صورت که میثم خبر داده بود او را به قتل رساند، دستور داد زبان از حلقوم او بکشند و دست و پایش را قطع کنند و او را به دار بزنند. شناخت ما نسبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه چگونه باید باشد، در حدیث است: «هیچ معجزه‌ای از پیامبری از انبیاء نیست مگر اینکه خداوند آن را به دست مهدی آل محمد علیه السلام جاری می‌کند» شخصیت انبیاء و معجزات آن‌ها را مطالعه کنیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پنج هزار معجزه داشتند که بالاترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام هست. در دعای افتتاح می‌خوانیم: اللهم صلّ و سلم علی امیر المؤمنین آیتک الکبری و النبا العظیم، اولین کسی که رجعت می‌کند امیر المومنین علیه السلام است و مکرر هم رجعت دارند.

از محورهای دیگر که پیرامون حدیث معرفت بحث کردیم اینکه موت جاهلیت به چه معنا هست، موت جاهلیت به این معنا است که فرد بی دین از دنیا می‌رود و مرحوم مجلسی هم همین معنا را برای آن بیان می‌کنند و از اهل سنت سیوطی هم بیان می‌کند که موت جاهلیت موت ضلال است.

و از محورهای بحث ما پیرامون حدیث معرفت این بود که مراد از امام در حدیث چه کسی است، آیا هر کسی که زمامدار مسلمین شد اگر چه به غلبه و نیرنگ باشد همان امامی است که عدم شناخت او مرگ جاهلیت را در پی دارد، امام مورد نظر روایت هست در حالی که این چنین نیست و مراد از امام در روایت امام معصوم منصوب از جانب خداوند است.

در جلسات قبل عرض کردیم که ابدال معمولاً در روایات عامه است و ابدال در روایات ما ناظر به روایات عامه است و تصحیح می‌کند و برای ابدال مصداق تعیین می‌کند که مصداق آن ائمه علیهم‌السلام است. بعضی گویا می‌خواهند به تعیین مصداقی که در روایت امام رضا علیه‌السلام ایراد بگیرند و این کلام را به مرحوم قمی نسبت می‌دهند که البته کلام مرحوم قمی نیست؛ بلکه ایشان تنها نقل می‌کنند.

اشکال: ابدال غیر از معصومین هستند؛ زیرا در بعضی از روایات زن‌ها را هم جزو ابدال قرار داده است. این قرینه است بر اینکه ابدال غیر ائمه علیهم‌السلام هستند. باید صحت سند آن روایت را بررسی کرد.

۲. روایت فردوس الاخبار (مرسلاً نقل شده است):

عن أنس: الأبدال أربعون رجلاً و أربعون امرأة، كلما مات رجل منهم أبدل الله مكانه رجلاً و كلما ماتت امرأة أبدل الله مكانها امرأة. ^۱ «انس گفت: ابدال چهل مرد و چهل زن هستند، هر گاه فردی از مردها بمیرد خداوند مردی دیگر جایگزین او می‌کند و هرگاه فردی از زن‌ها بمیرد خداوند زنی دیگر جایگزین او می‌کند.»

این روایت در منابع ما نیست و فقط ابن شیرویه دیلمی صاحب کتاب فردوس الاخبار مرسلاً از انس بن مالک نقل کرده است البته ممکن است عامه بگویند روایات فردوس الاخبار مرفوعه است و مرفوعه نزد عامه روایاتی است که قطعاً از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است البته شهید ابن شیرویه نزد عامه اعتباری ندارد و بعضی گفتند او شیعه است و مرحوم آقا بزرگ تهرانی فردوس الاخبار را در الذریعه نام می‌برد ولی بعید است که او شیعه باشد.

او از عامه است و کتاب او مراسیل است البته کتاب فردوس الاخبار کتاب خوبی است و یکی از مصادر کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی رحمته‌الله است و در آن فضائل بسیاری در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام از ولادت تا شهادت و عالم قیامت ایشان نقل شده است، شهید در مقدمه‌ی کتاب خود از نقل ده هزار روایت صحبت می‌کند اما در چاپ اول آن نه هزار روایت بیشتر نبود و در چاپ دوم هشت هزار روایت اما با وجود حذف احادیثی از این کتاب، هنوز احادیث زیادی در این کتاب وجود دارد که بیانگر فضائل امیر مؤمنان علیه‌السلام است.

همه‌ی اهل سنت ناصبی نیستند، ناصبی‌ها عده‌ی خیلی از اهل سنت هستند؛ عبد الرزاق هنگامی که نام «معاویه» را در کلاس او می‌بردند، می‌گفت: لا تغدر مجلسنا بذكر آل أبي سفيان لذا همه‌ی اهل سنت ناصبی

نیستند مخصوصاً شافعی‌ها که خیلی ابراز ارادت و محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام دارند و روایات بسیاری در مورد محبت اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب‌های آن‌ها موجود است، ابن حبان از علمای شافعی می‌گوید: بارها قبر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را زیارت کردم و هر گاه مشکلی برایم بوجود می‌آمد به زیارت امام رضا می‌رفتم و مشکل من حل می‌شد و این را بارها تجربه کردم، و دعا می‌کرد: خداوندا مرا بر محبت مصطفی و اهل بیت او بمیران.^۱

این روایت را فقط فردوس الاخبار نقل کرده است.

۳. نظر فخر الدین طریحی در مجمع البحرین:

بعضی برای اثبات ابدال به کلام فخر الدین طریحی استناد می‌کنند که او نیز این مطلب را تأیید کرده است:

و فی القاموس ان الأبدال: قوم یقیم الله بهم الأرض و هم سبعون، أربعون بالشام و ثلاثون بغیرها، لا یموت أحدهم إلا قام مقامه آخر من سائر الناس.^۲ «ابدال: قومی که خداوند بواسطه آن‌ها زمین را نگه می‌دارد و آن‌ها هفتاد نفر هستند، چهل نفر در شام و سی نفر از بلاد دیگر، احدی از آنان نمی‌میرد مگر اینکه خداوند فرد دیگر را جایگزین او می‌کند.»

در حالی که این کلام بیان خود طریحی نیست بلکه ایشان کلام فیروز آبادی در قاموس را نقل می‌کند.

در مورد تعداد ابدال و محل سکونت و تفصیلات آن‌ها مطلبی در روایات ما نمی‌باشد اما احمد بن حنبل در این خصوص روایتی نقل می‌کند:

۴. روایت احمد بن حنبل:

حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا عبد الوهاب بن عطاء، أنا الحسن بن ذكوان، عن عبد الواحد بن قيس، عن عباد بن الصامت، عن النبي صلى الله عليه وآله، أنه قال: "الأبدال في هذه الأمة ثلاثون مثل إبراهيم خليل الرحمن عز وجل، كلما مات رجل أبدل الله تبارك وتعالى مكانه رجلاً"^۳ «پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ابدال در این امت سی نفر مانند ابراهیم خلیل الرحمن هستند، هرگاه مردی از آنان از دنیا رفت، خداوند فرد دیگری را جایگزین او می‌کند.»

چنانچه این روایت هم صحیح باشد، تعبیر «مثل ابراهیم خلیل الرحمن» کلام امام رضا علیه‌السلام را تأیید می‌کند که فرمودند مصداق ابدال ائمه علیهم‌السلام هستند.

۱ التقات، ج ۸، ص ۴۵۶

۲ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۱۹

۳ مسند أحمد، ج ۵ ص ۳۲۲- معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۴۱- المعجم الكبير، ج ۱۰ ص ۲۲۴ ح ۱۰۳۹۰

ما نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم که میزان اعتبار کتاب احمد چقدر است و اینکه آیا این روایات از احمد هست و آیا عبد الله پسر احمد روایات را از او نقل می‌کند و راویان این کتاب چقدر اعتبار دارند، آیا راویان روایات عبد الله از پدرش را نقل کردند یا از خود آن‌ها است، ابن تیمیه می‌گوید روایات آن از خود راویان هست و بعضی روایات از احمد است ولی آنچه می‌خواهیم عرض کنیم اینکه عبادۀ از صحابه است و طبق مبنای عامه همه‌ی صحابه عادل هستند اما آیا همه‌ی راویانی که در سلسله سند روایات عامه هستند، هم عادل هستند و جالب اینکه خود احمد در کتابش به دو نفر از راویان خدشه وارد می‌کند: " قال عبد الله قال أبي فيه (عبد الوهاب بن عطاء) كلام غير هذا و هو منكر يعني حديث الحسن بن ذكوان.

در روایتی دیگر عدد ابدال را چهل نفر بیان می‌کند:

۵. روایت معجم الکبیر:

حدثنا أحمد بن داود المكي، ثنا ثابت بن عيَّاش الأحذب، ثنا أبو رجاء الكلبي، ثنا الأعمش، عن زيد بن وهب، عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يزال أربعون رجلاً من أمتي قلوبهم على قلب إبراهيم، يدفع الله بهم عن أهل الأرض، يقال لهم: الأبدال. قال رسول الله ﷺ: إنهم لم يدركوها بصلاة و لا بصوم و لا صدقة، قالوا: يا رسول الله، فبم أدركوها؟ قال: بالسَّخاء و النصيحة للمسلمين»^۱.

« ابن مسعود گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: همیشه چهل نفر در امت من هستند، قلوب آن‌ها مانند قلب ابراهیم محکم است، خداوند بواسطه آن‌ها بلا را از اهل زمین دفع می‌کند، به آن‌ها ابدال گفته می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آن‌ها به نماز و صوم و صدقه شناخته نمی‌شوند^۲، گفتند: پس به چه چیز شناخته می‌شوند؟ فرمود: به سخاوت‌مندی^۳ و نصیحت به مسلمانان.»

بررسی سند روایت:

هیثمی در مجمع الزوائد این روایت را نقل می‌کند، می‌گوید: رواه الطبرانی من رواية ثابت بن عيَّاش الاحذب عن أبي رجاء الكلبي و كلاهما لم أعرفه.^۴

ابو نعیم رواه فی الحلیه قال: غریب من حدیث الاعمش او الضعیف.

۱

۲ شوکانی در کتابش در باب جماعت می‌گوید: نماز به جماعت امام فاسق و فاجر اشکالی ندارد سپس می‌گوید: این از جعلیات بنی امیه است چون معمولاً امرای آن‌ها فاسق بودند و معمولاً امام جماعت بودند.

۳ ابن ابی الحدید می‌گوید: پیرزن‌های بنی العباس سخاوت‌مندتر از امرای بنی امیه بودند؛ سخاوت را مطرح می‌کنند تا بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب خود به اطرافیان‌شان را توجیه کنند در زمانی که زن‌های بنی هاشم در تنگدستی و محرومیت شدید به سر می‌بردند که هر چند نفر آن‌ها یک چادر برای نماز خواندن داشتند و اگر کسی به آن‌ها کمک می‌کرد آنقدر به او شکنجه می‌دادند تا بمیرد

۴ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۳

پس سند این روایت از نظر خود عامه ضعیف است.

ادامه بحث ابدال در کلام و روایات شیعه:

قائلین به سی نفر در مورد تعداد ابدال استناد به روایتی از کتاب شریف کافی می‌کنند:

۶. روایت کتاب شریف کافی:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ غَزَلَةٍ وَ نِعَمَ الْمَنْزِلِ طَيِّبَةٍ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ^۱

«ابو بصیر از امام صادق عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «صاحب این امر از غایب شدن ناگزیر است و در غیبت خود ناچار از گوشه‌گیری و کناره‌جویی از دیگران است و طیبیه (مدینه) خوش منزلی است و با وجود سی تن (یا به همراهی سی نفر) وحشت و ترسی نیست.»

وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ: به این عبارت استناد کردند که مراد از سی همان ابدال هستند.

ب) منابع روایت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰
۲. الغیبة نعمانی، ص ۱۹۴، ب ۱۰، ح ۴۱ همان نص کافی
۳. تقریب المعارف، ص ۴۳۱- همان نص کتاب کافی است، اما در آن عبارت «و ما بثلاثین من وحشة» نمی‌باشد و قال: «و رووا عن علی بن ابي حمزة، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: -».
۴. إثبات الهداة، ج ۳ ص ۴۴۵ ب ۳۲ ح ۲۷- از کافی.
۵. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۱۵۷ ب ۲۳ ح ۲۰- از غیبة نعمانی.
۶. الوافی، ج ۲، ص ۴۱۶
۷. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام، ج ۵، ص ۴۸ از کتاب کافی

بررسی دلالت روایت:

مرحوم فیض می‌فرماید:

طیبه هی المدینه المقدسه یعنی إذا اعتزل فیها مستترا و معه ثلاثون من شیعتہ یأنس بعضهم ببعض فلا وحشه لهم كأنه أشار بذلك إلى غيبته القصيره فإن فی الطويله ليس لشیعته إليه سبیل.^۱

« منظور از «طیبه» در روایت، مدینه منوره است. یعنی حضرت به همراه سی تن از پیروانش که برخی با بعضی دیگر مأنوسند، در شهر مدینه و تنهایی در نهان بسر می‌برد و با این جمع هیچ گاه ترسی به دل ندارند. گویی امام صادق علیه السلام با این جمله به غیبت صغرای آن حضرت اشاره کرده زیرا غیبت کبری هیچ‌یک از شیعیان وی به آن حضرت دسترسی ندارند.»

طبق بیان مرحوم فیض این روایت مربوط به دوران غیبت صغری است و در دوران غیبت کبری ارتباطی بین امام علیه السلام و مردم نیست البته ما دلیلی بر عدم ارتباط بین امام و بعضی از مردم نداریم، شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید به این ارتباط تصریح کردند و ملاقات‌های غیر اختیاری به تواتر نقل شده است، مرحوم اربلی^۲ در کتاب کشف الغمّه دو داستان در این زمینه نقل می‌کند که یکی داستان اسماعیل حرقلی است. اما از معاصران ما مرحوم سبزواری و از دوره حاضر مرحوم نمازی خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف داشتند و حضرت آیه الله وحید در مورد داستان تشریف مرحوم نمازی فرمودند: داستان صحیح است و مراجع نجف هم آن را تأیید کردند. و از کسانی که ملاقات‌های اختیاری با امام زمان علیه السلام داشتند مرحوم سید ابن طاووس و مرحوم سید بحر العلوم می‌باشند.

بعضی نیز گفته‌اند مراد از تعبیر **وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ** سن امام می‌باشد یعنی امام زمان علیه السلام همیشه در هیئتی هستند که به نظر سی‌ساله می‌آیند.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول می‌فرماید:^۳

و العزلة بالضم: اسم الاعتزال أي المفارقة عن الخلق "و لا بد له فی غيبته" فی بعض النسخ: و لا له فی غيبته، أي ليس فی غيبته معتزلا عن الخلق بل هو بينهم و لا يعرفونه، و الأول أظهر و موافق لما فی سائر الكتب، و الطیبه بالكسر اسم المدینه الطیبه، فیدل علی أنه علیه السلام غالبا فی المدینه و حوالیها إما دائما أو فی الغیبه الصغری، و ما قیل: من أن الطیبه اسم موضع یسكنه علیه السلام مع أصحابه سوی المدینه فهو رجم بالغیب، و يؤید الأول ما مر أنه لما سئل أبوه علیه السلام: أين أسأل عنه؟

۱ الوافی، ج ۲، ص ۴۱۶

۲ مرحوم اربلی به تعبیر علامه امینی از حامیان و مرزداران حریم تشیع است.

۳ مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۰

قال: بالمدينة.^۱ " و ما بثلاثين من وحشة" أى هو عليه السلام مع ثلاثين من موالیه و خواصه، و ليس لهم وحشة لاستيناس بعضهم ببعض، أو هو عليه السلام داخل فى العدد فلا يستوحش هو أيضا أو الباء بمعنى مع أى لا يستوحش عليه السلام لكونه مع ثلاثين، و قيل: هو مخصوص بالغيبة الصغرى، و ما قيل: من أن المراد أنه عليه السلام فى هيئة من هو فى سن ثلاثين سنة و من كان كذلك لا يستوحش فهو فى غاية البعد، و فى غيبة الشيخ: لا بد لصاحب هذا الأمر من عزلة و لا بد فى عزلته من قوة، الخبر.

« عزلة به ضم اسم اعتزال به معنای مفارقت و جدائی از مردم است و " و لا بد له فى غيبته " در بعضی نسخ چنین آمده است: " و لا له فى غيبته " به معنای اینکه امام عليه السلام در دوران غیبت جدای از مردم نیستند بلکه بین آنها می باشند اما مردم ایشان را نمی شناسند، و تعبیر اول ظاهرتر است و موافق با آن چیزی است که در سائر کتب آمده است، و طیبیه به کسر اسم مدینه ی طیبیه است، پس روایت دلالت می کند بر اینکه امام عليه السلام غالبا در مدینه و اطراف آن هستند یا اینکه دائما (چه غیبت کبری و چه در غیبت صغری) یا در غیبت صغری، و گفته شده است (نظر غیر صحیح): طیبیه اسم مکانی غیر مدینه است که امام عليه السلام همراه اصحابشان در آن سکونت دارند پس این نظر رجم بالغیب است، و نظر اول را تایید می کند آنچه گذشت که چون از پدر ایشان سوال شد که بعد از رحلت شما، در کجا به دنبال امام بعد از شما باشیم؟ فرمودند: در مدینه.

البته بعضی گفته اند «ال» در المدینه برای عهد است و مراد از آن سامرا است یعنی مراد سفرای حضرت است، از آنها سوال کن پس طبق این احتمال دوم قرینیت درست نشد و احتمال دوم که نام مکانی است که امام و اصحاب ایشان در آن سکونت دارند، وارد است.»

۱ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام جَلَّالَتِكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَقَالَ سَلْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ. (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸)

ادامه بحث ابدال در کلام و روایات عامه:

۶. ابن ابی الحدید نقل می‌کند:

قال و روی الواقدی أن معاوية لما عاد من العراق إلى الشام بعد بيعته الحسن عليه السلام و اجتماع الناس إليه خطب فقال أيها الناس إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي إنك ستلي الخلافة من بعدى فاختر الأرض المقدسة فإن فيها الأبدال!!! و قد اخترتكم فalcنوا أبا تراب فلعنوه.^۱

« واقدی روایت کرد: معاویه پس از بیعت امام حسن عليه السلام چون از عراق به شام برگشت در اجتماع مردم خطبه خواند و گفت: ای مردم رسول خدا صلى الله عليه وآله به من گفت: تو به زودی پس از من به خلافت می‌رسی پس زمین مقدس را اختیار کن که در آن ابدال است!!! من شما را اختیار کردم پس ابو تراب را لعن کنید پس لعن کردند.»

۷. طبرانی نقل می‌کند:

حدثنا علي بن سعيد الرازي، قال: حدثنا علي بن الحسن الخوَّاص، قال: حدثنا ابن لهيعة، قال: حدثنا عتيَّاش بن عباس القتباني، عن عبد الله بن زريق الغافقي، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «يكون في آخر الزمان فتنة تحصل الناس كما يحصل الذهب في المعدن، فلا تسبوا أهل الشام، و لكن سبوا أشرارهم، فإن فيهم الأبدال.»^۲

« طبرانی^۳ از حضرت علی عليه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود «در آخر الزمان فتنه‌ای باشد که باید در آن مردم چنان غریب می‌شوند که طلا را از معدن به دست آورند^۴ - اهل شام^۵ را دشنام ندهید ولی بدانسان را دشنام دهید زیرا ابدال در میان آنها باشند.»

۸. حدیث دیگری از مسند احمد بن حنبل:

۱ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۷۲

۲ المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۴ ص ۵۳۸ ح ۳۹۱۷ - معجم الأحاديث الإمام المهدي (عليه السلام)، ج ۲، ص ۲۴۱

۳ طبرانی (متولد ۲۶۱ و متوفای ۳۶۰) از علمای تقریباً با انصاف اهل سنت است، شصت سال عمرش را در اصفهان گذراند و در آنجا با نواصب درگیر بود. او کتاب‌های متعددی از خود به جا گذاشت که مهمترین آثار او معجم الکبیر در ۲۵ جلد، معجم الاوسط در ده جلد و معجم الاصغر در یک جلد. ذهبی نقل می‌کند که به جهت نقل روایاتی در مورد فدک و غیر آن به او جوهر ریختند و او را از نقل چنین روایاتی نهی کردند، او روایت (من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) را نقل می‌کند.

۴ یعنی مردم با ایمان بسیار کمیاب و گم نام و مخفی هستند و به زحمت میتوان آن‌ها را پیدا کرد.

۵ در روایتی از امام صادق عليه السلام است که چون امام حسین عليه السلام به شهادت رسیدند، همه‌ی اهل زمین گریه کردند مگر شام بلکه اظهار شادی و خوشحالی کردند. مستند کسانی که نظرشان این است که صوم روز عاشورا مشروع نیست، همین روایت می‌باشد.

حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا أبو المغيرة، ثنا صفوان، حدثني شريح - يعني ابن عبيد - قال: ذكر أهل الشام عند علي بن أبي طالب رضي الله عنه و هو بالعراق، فقالوا: عنهم يا أمير المؤمنين. قال: لا، أني سمعت رسول الله ﷺ يقول: الأبدال يكونون بالشام، و هم أربعون رجلا، كلما مات رجل أبدل الله مكانه رجلا، يسقى بهم الغيث، و ينتصر بهم على الأعداء، و يصرف عن أهل الشام بهم العذاب.^١

« شريح بن عبيد گوید: نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر اهل شام شد و ایشان در عراق بود، پس گفتند: آن‌ها را لعن کنیم ای امیر المومنین فرمود: نه، شنیدم رسول الله می‌فرماید: ابدال از شام هستند، و آن‌ها چهل مرد هستند، هر گاه یکی از آنان بمیرد، خداوند فرد دیگری را جایگزین او می‌کند، به واسطه‌ی آن‌ها باران می‌بارد، به واسطه‌ی آن‌ها بر دشمنان‌شان پیروز می‌شود، و به خاطر آن‌ها عذاب از اهل شام می‌گردد.»

توضیح روایت:

یکی از روش‌های اموی‌ها برای فریب عموم مردم در قبول احادیث جعلی این بود که احادیث جعلی را از لسان یکی از ائمه علیهم السلام بیان کنند مانند روایت فوق و مانند: نقل روایت خواستگاری امیرمومنان علیه السلام از دختر ابو جهل را به امام زین العابدین علیه السلام نسبت می‌دهند، نقل روایت تعلل در نماز خواندن امیرمومنان و حضرت زهرا علیهما السلام را به امام باقر علیه السلام نسبت می‌دهند و نقل روایت ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم را به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهند.

۸. روایت عبد الرزاق در المصنف:

أخبرنا أبو سعد أحمد بن محمد بن أحمد بن البغدادي، أنا أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن القاسم الطهراني، و أبو عمرو بن مندة، قالوا: أنا الحسن بن محمد بن يوسف، أنا أحمد بن محمد بن عمر النسائي، نا أبو بكر بن أبي الدنيا، نا الحسن بن أبي الربيع، أنا عبد الرزاق، معمر، عن الزهري، عن عبد الله بن صفوان، قال: قال رجل يوم صفين: اللهم العن أهل الشام، فقال علي عليه السلام: لا تسبوا اهل الشام جما غفيرا فإن بها الأبدال، فإن بها الأبدال.^٢

« عبد الله بن صفوان گوید: شخصی در روز صفین گفت: خدایا اهل شام را لعنت کن، پس امام علی علیه السلام فرمود: همه‌ی اهل شام را دشنام ندهید پس بدرستی که در بین آن‌ها ابدال هستند.»

شخصیت عبد الرزاق:

١ مسند احمد بن حنبل، ج ٨٩٦

٢ تاریخ مدینه دمشق، ج ١ ص ٣٣٥، معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه السلام، ج ٢، ص ٢٤٢

این روایت را عبد الرزاق در المصنف نقل می‌کند، المصنف یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌ها است، عبد الرزاق سال ۲۱۱ هجری وفات کرده است یعنی معاصر امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده است. او در بین اهل سنت جایگاه رفیعی دارد، در مورد او گفتند: اگر از اسلام هم دست بردارد باز هم چون ثقه است از او روایت نقل می‌کنیم و گفتند: ایشان پرجمعیت‌ترین جلسات درس را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت. از جهت اعتقادی نظر ما این است که او شیعه است و روایت زیر دلالت بر این مطلب دارد:

محمد بن همام از احمد بن مابنداذ نقل می‌کند که گفت: جد ما اولین کسی از خاندان ما بود که اسلام آورد و خداوند تبارک و تعالی او را به حق (شیع) رهنمون گردید. ایشان برادرش سهیل را به مذهبش دعوت می‌کرد؛ ولی او در جواب می‌گفت: برادر! تو خیر مرا می‌خواهی؛ ولی هر گروهی راهی را انتخاب کرده و ادعا دارد که حق همان است؛ و من تا به چیزی یقین نکنم، نمی‌پذیرم. گذشت تا اینکه سهیل به حج مشرف گردید. وقتی از حج برگشت به برادرش گفت: آنچه تو مرا بدان دعوت می‌کردی، حق بود. گفت: از کجا متوجه آن شدی؟ گفت: در ایام حج عبدالرزاق بن همام صنعانی را ملاقات کردم؛ در حالی که کسی را در درستی همانند او ندیده بودم! در خلوت به او گفتم: ما از عجم‌هایی هستیم که تازه به اسلام مشرف شده‌ایم و دیدیم که مسلمانان در مذهبشان اختلافات زیادی دارند؛ ولی خداوند تبارک و تعالی به تو علمی داده که در این زمان بی‌نظیر است. پس می‌خواهم که تو حجت بین من و خدای عز و جل باشی. اگر ممکن است دین را آن گونه که برای خود پسندیدی، برای من بیان کن، تا من هم از تو تبعیت کنم. پس او محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت آنان و بی‌زاری از دشمنانشان و قبول امامتشان را به من آموخت. ابو علی گفت: پدرم این مذهب (شیعه) را از پدرش اخذ کرد و من نیز از پدرم آموختم.

عبد الرزاق نسبت به شجره‌ی ملعونه حساس بود و هر موقع حرف آنان در درس او می‌شد می‌گفت: مجلس ما را به ذکر آل ابی سفیان آلوده نکنید.^۱

عبد الرزاق نسبت به بعضی خلفا موضع‌گیری داشت، تعبیر خلیفه‌ی دوم را نسبت به امیر المومنین علیه السلام و عباس عموی پیامبر نقل می‌کند که به آن دو گفت: عباس تو آمدی میراث فرزند برادرت را ببری و ای علی تو آمدی میراث همسرت را ببری، و می‌گوید: نگاه کن به این احمق نمی‌گوید رسول الله و می‌گوید فرزند برادرت و نمی‌گوید فاطمه دختر رسول الله و می‌گوید همسرت.

ذهبی به جای پذیرش اشکال عبد الرزاق به او فحش و دشنام می‌دهد در آخر می‌گوید: خدا تو و مرا ببخشد.^۲

به نظر ما ایشان متمایل به مذهب حق بود اما اظهار نمی‌کرد.

نتیجه:

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۰

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۶۳

اگر ملاک ما در بحث ابدال روایات عامه باشد همان نظر علامه‌ی امینی اصح است که ابدال از جعلیات بنی امیه است و بنی امیه چنین احادیثی جعل می‌کردند چون از فضائل بی بهره بودند، بخاری برای هر یک از خلفا باب فضائل مطرح و احادیثی هم نقل می‌کند اما در مورد معاویه می‌نویسد باب ذکر معاویه و حدیثی هم نقل نمی‌کند.

ادامه بحث ابدال در کلام و روایات شیعه:

در روایات ما بیان شده که ابدال همان سیصد و سیزده نفر هستند و با توجه به روایات دیگر می‌بینیم این سیصد و سیزده نفر از تمام بلاد هستند و اختصاص به شام ندارد و از روایت زیر استفاده می‌شود که سیصد و سیزده نفر زنده هستند.

۷. روایت الغیبه شیخ طوسی از جابر جعفی:

عَنْهُ (فضل بن شاذان) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ النَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنْيَّ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام «يَبَايِعُ الْقَائِمَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ نِيفَ عِدَّةٍ أَهْلُ بَدْرٍ فِيهِمُ النَّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ الْأَخْيَارُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُقِيمَ»^۱

« امام صادق عليه السلام می‌فرماید: سیصد و اندی به تعداد اهل بدر که در بین آن‌ها نجبا از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق هستند، با قائم بین رکن و مقام بیعت می‌کنند پس تا زمانی که خداوند بخواهد هستند.»

از این روایت استفاده می‌شود که ابدال جزء آن سیصد و سیزده نفر هستند و جزء کسانی هستند که در همان ابتدا با امام زمان عجل الله تعالي فرجه بیعت می‌کنند.

۱ الغیبه (للطوسی) / کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۷۶

ابدال در کلام و روایات شیعه:

منابع روایت جابر جعفی:

۱. الغیبة (للطوسی)/ کتاب الغیبة للحجة، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲
۲. تاج الموالد: با کمی تفاوت «و یبایعوه من النجباء و الابدال و الاخیار، کلهم شاب لا کهل فیهم ثم یمیر الیه شیعتہ من اطراف الأرض تطوی لهم طیا حتی یبایعوه، و یمین دار ملکہ الکوفه، و اکثر مقامه صلوات الله علیه بها». با ایشان بیعت می‌کنند از نجبا و ابدال و اخیار، همه‌ی آن‌ها جوان هستند.^۱ و هیچ سالخورده‌ای در بین آنان نیست پس شیعیان از اطراف زمین به او می‌پیوندند^۲ زمین به اراده آن‌ها حرکت می‌کند تا با ایشان بیعت کنند، و دار الحکومه ایشان کوفه می‌باشد، و اکثر عمر شریف‌شان را در کوفه هستند.^۳
۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۱۷-۵۱۸ ب ۳۲ ف ۱۱ ح ۳۷۸- از غیبة طوسی.
۴. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۴ ب ۲۷ ح ۶۴- از غیبة طوسی.
۵. منتخب الأثر: ص ۴۶۸ ف ۶ ب ۱۱ ح ۲- از غیبة طوسی
۶. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۴۴۵

بررسی سند روایت:

۱ حکیم بن سعد می‌گوید از علی علیه السلام شنیدم فرمودند: این اصحاب القائم شباب لا کهول فیهم الا کالکحل فی العین او کالملح فی الزاد و اقل الزاد الملح
 ۲ این حرف مرحوم حر عاملی را تایید می‌کند که می‌فرماید: خروج حضرت از مکه با سیصد و سیزده نفر نیست، اقل آن صد هزار نفر است.
 ۳ سوال: آیا امام زمان بیت المقدس هم می‌آیند؟ جواب استاد: روایتی در این زمینه نداریم البته ممکن است مدینه مشرف شوند، دقت کنید بعضی مسائل است که از جایی دیگر نشأت می‌گیرد مثلاً مشهور است که نزول حضرت عیسی علیه السلام به بیت المقدس است در حالی که این مطلب در روایات ما نیست، دستانی در کار بود که بیت المقدس را بر مکه برتر نشان دهند: علی بن ابراهیم عن ابيه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن ابي عمیر عن عمر بن اذینه عن زرارة قال: كنت قاعداً إلى جنب أبي جعفر علیه السلام و هو محتب مستقبلاً الکعبة فقال أما إن التظر إليها عبادة فجاءه رجل من بجيلة فقال له غاصم بن عمر فقال لأبي جعفر علیه السلام إن كعب الأخبار كان يقول إن الکعبة تسجد لبیت المقدس في كل غداة فقال أبو جعفر علیه السلام فما تقول فيما قال كعب فقال صدق القول ما قال كعب فقال أبو جعفر علیه السلام كذبت و كذب كعب الأخبار معك و غضب قال زرارة ما رأيته استقبل أحداً بقول كذبت غيره ثم قال ما خلق الله عز و جل بقعة في الأرض أحب إليه منها ثم أوما بيده نحو الكعبة و لا أكرم على الله عز و جل منها لها حرم الله الأشهر الحرم في كتابه يوم خلق السماوات و الأرض ثلاثاً متواليه للحج- سؤال و ذو القعدة و ذو الحجة و شهر مفرد للعمرة و هو رجب.

زراره می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودم و ایشان خود را جمع کرده، مقابل کعبه نشسته بودند بعد امام علیه السلام به من فرمود: نظر به کعبه عبادت است در این بین شخصی از بجيلة به نام غاصم بن عمر خدمت امام آمد و عرض کرد: کعب الاحبار می‌گوید: کعبه هر روز به بیت المقدس سجده می‌کند، امام علیه السلام فرمود: نظر تو در مورد آنچه او می‌گوید چیست؟

گفت: آنچه کعب گفته درست است. امام علیه السلام فرمود: تو و او هر دو دروغگو هستید و امام علیه السلام عصبانی شد. زراره می‌گوید: در مدتی که با امام باقر علیه السلام بود ندیده بودم با کسی اینطور برخورد کند. بعد امام علیه السلام فرمودند: زمینی را خداوند عز و جل محبوبتر از کعبه برای خود خلق نکرده است و با کرامت‌تر از کعبه نیست، به خاطر همین کعبه است که چهار ماه را حرام قرار داد در کتاب خود در روزی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، سه ماه متوالی ذی العده و ذی الحجه و محرم و ماه مفرد برای عمره و آن رجب است.

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ النَّهْمِيِّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنَاءِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام

احمد بن عمر بن مسلم

شخصی به این نام و عنوان در کتب رجالی نمی‌باشد اما به عنوان احمد بن عمرو بن مسلم است که او هم توثیق ندارد و مهمل است.

حسن بن عقبه نهمی: ایشان هم مهمل است.

ابی اسحاق بناء: ایشان هم مهمل است.

جابر بن یزید جعفی:

هر آنچه مدح و توثیق در مورد ایشان نقل بشود، کم است. در عظمت ایشان همین کفایت می‌کند که در مقدمه صحیح مسلم نقل می‌کند که احادیث ایشان از امام باقر عليه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله است. در مورد احادیثی که حفظ بوده ده هزار، پنجاه هزار و هفتاد هزار گفته شده است و می‌گویند آنها اعتبار ندارد، چون قائل به رجعت است. و این روایاتی است که شنیده و نقل کرده است در حالی که امام عليه السلام سه دسته روایات به او تعلیم دادند، یک دسته روایاتی که امام عليه السلام به او فرمودند اگر تا امویون زنده هستند، اگر نقل کنی مورد لعن هستی و اگر امویون سقوط کردند، نقل نکنی مورد لعن هستی؛ یک دسته روایاتی که امام عليه السلام به او فرمودند هیچگاه نقل نکن و یک دسته روایاتی که امام عليه السلام به او فرمودند می‌خواهی نقل کن.

مرحوم مامقانی می‌فرماید: روی تسعین ألف حدیث.

عامه او را نمی‌پذیرند چون ایشان قائل به رجعت است. عامه می‌گویند: غلو در رفض کسی که اعتقاد به رجعت است، طبق نظر آنها کسی که اعتقاد به بازگشت امیر مومنان عليه السلام به دنیا داشته باشد احادیثش را پذیرفته نیست و او را از افسق فاسقین می‌دانند اما کسی که از امیر مومنان عليه السلام برگردد و ایشان را سب و لعن کند او را ثقه می‌دانند. حریر بن عثمان حمصی بعد از نماز صبح و عشاء هفتاد مرتبه امیر مومنان عليه السلام را لعن می‌کرد اما با این وجود در مورد او گفتند: ثقه ثقه ثقه. ایشان به عنایت خداوند علم به مغیبات داشت و پیشگوئی می‌کرد، آنقدر شهرت پیدا کرده بود که هشام دستور احضار او را داد تا او را بکشند ولی او خودش را به دیوانگی زد. ایشان از شخصیت‌های نادر شیعه است.

ابدال در کلام و روایات شیعه:

ادامه بررسی سند روایت جابر جعفی:

ادامه بررسی شخصیت جابر بن یزید جعفی:

نظر ابن غضائری: ابن غضائری با اینکه مصر بر تضعیف رجال شیعه است. اما ایشان را توثیق می‌کنند:

ثقة في نفسه و لكن جلّ من يروى عنه ضعيف، فممن أكثر عنه من الضعفاء، عمرو بن شمر الجعفی، و مفضل بن صالح، و السكونی، و منخل بن جميل الأسدی.^۱ «او فی نفسه ثقة است لكن اکثر کسانی که از او روایت نقل می‌کنند از ضعفا هستند: عمرو بن شمر الجعفی، و مفضل بن صالح، و السكونی، و منخل بن جميل الأسدی»

فرزند مرحوم مامقانی از کلام ابن غضائری جواب می‌دهند، می‌فرماید:

راجع ترجمه جابر بن عبد الله الأنصاری فإنّی أعطیت قائمة بأسماء من روی عن جابر الذی ينطبق علی الجعفی، و لم یصرّح فی السند بذلك و بأسماء من صرّح بأنّه ابن یزید الجعفی، و یشهر ذلك من مراجعة أسانید الكتب الأربعة و من مراجعة أسانید التوحید و الخصال للشیخ الصدوق، و الأمالی للشیخ المفید رحمهما الله تعالی، و ذاک ما وسعنی جمعه .. و یتحصّل من ذلك كلّ أنّ الثقات من الرواة عنه كثیرون، و إليك جمع بأسمائهم:

« رجوع کن ترجمه جابر بن عبد الله انصاری، من لیست اسماء کسانی که روایت کردند از جابر را آوردم که منطبق بر جعفی می‌باشد، و در سند به آن تصریح نشده و به اسماء کسانی که تصریح کردند که او ابن یزید جعفی است، و این مطلب از مراجعه اسانید کتب اربعه و از مراجعه اسانید توحید و خصال شیخ صدوق و امالی شیخ مفید ظاهر می‌شود بسیاری از کسانی که از ایشان روایت نقل می‌کنند ثقة هستند.»

علامه حلی می‌فرماید:

و الأقوی عندی التوقف فیما یرویه هؤلاء.^۲ «اقوی نزد من توقف در آنچه ضعفاء از او نقل کردند.»

عامه به جهت ولایت‌مداری جابر بن یزید جعفی او را تضعیف می‌کنند، ایشان شخصی امام‌شناس و ولایت‌مدار بود و این از تعبیرات او مشخص است (حدثنی وصی الاوصیاء، وارث علم الانبیاء محمد بن علی قال الناس جن الجابر جن الجابر) و او را مجنون می‌نامیدند چون گفته بود: «وصی الاوصیاء، وارث علم الانبیاء» اما هنگامی که

۱ الرجال (ابن الغضائری، طبع جدید)، ص ۱۱۰

۲ رجال العلامة الحلی، ص ۳۵

می‌خواهند از امام صادق علیه السلام روایت نقل کنند می‌گویند « عن جعفر بن محمد » « عن محمد الباقر » و معرفتشان در حد تعبیر «لیس بکذوب» و « جعفر لا یقاس بهؤلاء » است یعنی امام علیه السلام را در حد یک راوی می‌دانند. یحیی بن سعید قطان می‌گوید « فی النفس شیء »؛ هنگامی که اشکال می‌کنند که چطور بخاری از نواصب روایت نقل می‌کند اما از امام صادق علیه السلام نقل نمی‌کند، خود او چیزی نمی‌گوید اما ابن تیمیه می‌گوید: به جهت عبارت قطان است که گفته «فی النفس شیء» در حالی که قطان نسبت به بعضی دیگر بدتر از این تعبیر کرده اما بخاری از آن‌ها روایت نقل می‌کند.

روایات در مورد جابر بن یزید جعفی:

۱. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ: اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي أَحَادِيثِ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ فَقُلْتُ أَنَا أَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَمَّا دَخَلْتُ ابْتَدَأَنِي فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ الْجُعْفِيِّ كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا لَعْنُ اللَّهِ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا.^۱

« زیاد بن ابی حلال گفت مردم در باره روایت‌ها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم می‌خواستم در این مورد از او سؤالی بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفی را که احادیث ما را درست نقل می‌کرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می‌بست.»

۲. جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنِي الشُّجَاعِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ أَنَا شَابٌّ، فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ مِمَّنْ قُلْتُ مِنْ جُعْفِيٍّ، قَالَ مَا أَقْدَمَكَ إِلَى هَاهُنَا قُلْتُ طَلَبُ الْعِلْمِ، قَالَ مِمَّنْ قُلْتُ مِنْكَ، قَالَ فَإِذَا سَأَلَكَ أَحَدًا مِنْ أَيْنَ أَنْتَ قُلْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، قَالَ، قُلْتُ أَسْأَلُكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ عَنْ هَذَا، أَيْ يَحِلُّ لِي أَنْ أَكْذِبَ قَالَ لَيْسَ هَذَا بِكَذِبٍ مَنْ كَانَ فِي مَدِينَةٍ فَهُوَ مِنْ أَهْلِهَا حَتَّى يَخْرُجَ، قَالَ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا وَ قَالَ لِي إِنْ أَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتَّى تَهْلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي، وَ إِذَا أَنْتَ كَتَمْتَ مِنْهُ شَيْئًا بَعْدَ هَلَاكِ بَنِي أُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا آخَرَ ثُمَّ قَالَ وَ هَاكَ هَذَا فَإِنْ حَدَّثْتَ بِشَيْءٍ مِنْهُ أَبَدًا فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي.^۲

« جابر گفت: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و من جوانی بودم، امام علیه السلام فرمود: تو که هستی؟ گفتم: از اهل کوفه، فرمود: از کدام طائفه گفتم: از جعفی، فرمود: چه چیز تو را به اینجا کشاند گفتم: طلب علم، فرمود: از چه کسی؟ گفتم: از شما، فرمود: پس اگر از تو سوال کردند از کجائی بگو از اهل مدینه، گفتم: قبل از هر چیز از این سوال کنم آیا حلال است برای من که دروغ بگویم فرمود: این دروغ نیست کسی که در مدینه باشد از اهل آن است تا اینکه خارج شود. گفت: به من کتابی داد و فرمود: اگر از آن حدیث بخوانی قبل از اینکه بنی امیه هلاک شوند

۱ الإختصاص، ص ۲۰۴

۲ رجال الکشی، ص ۱۹۲

پس لعنت من و پدران من بر تو باد و هنگامی که کتمان کنی آن را بعد از هلاکت بنی امیه پس لعنت من و پدران من بر تو باد سپس امام علیه السلام کتابی دیگر به من دادند و فرمود: مبادا چیزی از آن را حدیث کنی که اگر حدیث کنی پس لعنت من و پدران من بر تو باد.»

ادامه بررسی ابدال در کلام و روایات شیعه:

۸. قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْجَعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عِيْسَى بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ غَامِرٍ بْنُ عَبَّاسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُؤَيْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَفَطْرُ بْنُ خَلِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَرَّبَ إِلَيْنَا تَمْرًا فَأَكَلْنَا وَجَعَلَ يُنَاوِلُ فِطْرًا مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ كَيْفَ الْحَدِيثُ الَّذِي حَدَّثْتَنِي عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْأَبْدَالِ فَقَالَ فِطْرٌ سَمِعْتُ أَبَا الطَّفِيلِ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ الْأَبْدَالُ مِنَ أَهْلِ الشَّامِ وَ النَّجَبَاءِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لِعَدُوِّنَا- فَقَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عليه السلام رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِنَا يُبْدَأُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ بِنَا يُبْدَأُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ رَحِمَ اللَّهُ مَنْ حَبَّبَنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَمْ يُكْرِهْنَا إِلَيْهِمْ.^۱

« محمد بن سوید اشعری گوید: من و فطر بن خلیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم، امام علیه السلام مقداری خرما نزد ما نهاد و ما از آن خوردیم و خود حضرت چند دانه‌ای به فطر داد سپس به او فرمود: حدیثی که از ابو طفیل در باره ابدال برای من گفתי چگونه بود؟ فطر گفت: از ابی الطفیل شنیدم که می‌گفت:

از علی امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ابدال (اولیاء و بندگان بزرگ خدا) از اهل شام، و نجباء (برگزیدگان و ارزشمندان) از اهل کوفه‌اند، خداوند همگی آنان را در روزی که بدترین روزگار برای دشمن ماست (روز ظهور قائم علیه السلام) گرد هم خواهد آورد. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا شما را رحمت کند، بلاء و گرفتاری از ما شروع می‌شود سپس به شما می‌رسد، و آسایش نیز از ما شروع شده و آنگاه به شما خواهد رسید، خدا رحمت کند کسی را که ما را محبوب مردم سازد، و ما را مبعوض آنان نگرداند.»

سند این روایت عامی است.

۹. الاختصاص حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقَرْمِيسِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غَاصِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ غَامِرِ السَّرَّاجِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ خُذَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مَدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَ وُلِيَ الْأَمْرَ

خَيْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ فَالْحَقُّوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ النَّجَبَاءُ مِنْ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَ عَصَائِبُ الْعِرَاقِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ
بِالنَّهَارِ كَانَ قُلُوبُهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ فَيَبَايَعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ...^۱

« حذیفه گوید: شنیدم پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: هنگام خروج قائم منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم حکومت جبارین تمام شد و امور به دست بهترین امت محمد است پس به مکه ملحق شوید، پس نجباء از مصر و ابدال از شام و عصائب عراق خروج می‌کنند که شب‌ها به عبادت و روز مانند شیر می‌جنگند گویا قلوب آن‌ها آهن است پس بین رکن و مقام با امام بیعت می‌کنند.»

مرحوم شیخ مفید این روایت را در اختصاص نقل می‌کند اما سند آن عامی است.

۱۰. وَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ أَبُو الْقَاسِمِ بِشِيرَازَ سَنَةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فِيهَا فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا قَالَ جَابِرٌ فِي أَى الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَ فَخَلَا بِهِ أَبِي يَوْمًا فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ بِيَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَمَّا أَخْبَرْتُكَ أُمِّي فَاطِمَةُ بِهِ مِمَّا فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ وَ إِنَّ أَوْلِيَائِي بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى يُسْقَوْنَ أَبْدَالُ الْأَرْضِ أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَنِي نِعْمَتِي.^۲

«ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، هر وقت که برای زحمت نیست می‌خواهم در آن خصوص با تو تنها باشم و آن را از تو بپرسم... و حجت من پوشیده نماند و اولیاء من به جام لبریز سیراب شوند، آنان ابدال روی زمین‌اند، بدانید اگر کسی یک تن از آنان را انکار کند چنان است که نعمت مرا انکار کرده باشد.»

ادبیات و سیاق روایت حاکی از این است که مصداق ابدال تنها ائمه علیهم السلام می‌باشند چون انکار آن‌ها انکار نعم خداوند بیان شده است.

۱ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴

۲ الغيبة للنعمانی، ص ۶۲

ابدال در کلام و روایات شیعه:

بررسی سند روایت نهم:

الاختصاص حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقَرْمِيسِيّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ غَامِرِ السَّرَّاجِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ حُذَيْفَةَ

حذیفه: در شخصیت و عظمت ایشان جای هیچ تأمل نیست، ایشان از کسانی است که مورد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از اصحاب سر امیر مومنان علیه السلام بودند.

طارق بن شهاب:

ایشان مورد قبول عامه و خاصه است. رجال عامه بعد از ذکر نام طارق بن شهاب حرف «ع» نوشته‌اند که به معنای این است که تمام صحاح از او نقل روایت کردند یعنی مورد تأیید است. گفتند: او جاهلیت را درک کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده ولی در جنگ‌های خلیفه‌ی اول و دوم شرکت داشت و در آن موقع سی و دو سال داشت و سال ۸۲ هجری فوت شده است.

یحیی ابن معین گفته است: ثقة

پس طارق بن شهاب نزد اهل سنت شخصیت معتبری می‌باشد.

مرحوم مامقانی سعی در اثبات شیعی و از موالیان امیر مومنان بودن او می‌کند؛ مرحوم مجلسی روایتی را از او نقل می‌کند که اگر واقعا راوی آن ایشان باشد نه تنها شیعه بودن او را اثبات می‌کند بلکه ثابت می‌کند که او از خواص اصحاب امیر مومنان علیه السلام است:

الرُّبْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَآوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ وَ يُكْتَبُ عَلَى عَصَدِهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا فَهُوَ الصِّدْقُ وَ الْعَدْلُ وَ يَنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ يُلْبَسُ الْهَيْبَةَ وَ عِلْمُ الضَّمِيرِ وَ يَطَّلِعُ عَلَى الْغَيْبِ وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ غَالِمِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ يُعْطَى مَنْطِقَ الطَّيْرِ عِنْدَ وَلَايَتِهِ فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لَوْحِيهِ وَ يَرْضِيهِ لَغِيْبِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلْقِنُهُ حِكْمَتَهُ وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ وَ يُنَادِي لَهُ بِالسُّلْطَنَةِ وَ يُدْعِنُ لَهُ بِالْإِمْرَةِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ

الْأَنْبِيَاءَ وَ مَنْزِلُهُ الْأَصْفِيَاءَ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ فَهِيَ عِصْمَةٌ وَ وَلَايَةٌ وَ سُلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجْحُ الْمَوَازِينِ الْإِمَامُ دَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ وَ مَنَارٌ لِلْمُهْتَدِينَ وَ سَبِيلُ السَّالِكِينَ وَ شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَ لَا يَبْتُهِ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عُدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ عِزٌّ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَفَاعَةٌ الْمُذْنِبِينَ وَ نَجَاةُ الْمُحِبِّينَ وَ قُوَّةٌ لِلتَّابِعِينَ لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ فَأَلْوَلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِيدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظِّمَاءِ وَ الدَّلَالُ عَلَى الْهُدَى الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطَّلِعُ عَلَى الْغُيُوبِ الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى وَ عِثْرَتِهِ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِثْرَةِ وَ النَّبِيُّ وَ الْعِثْرَةُ لَا يَفْتَرِقَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَصْلُ الْعِزِّ وَ الْمَجْدِ وَ مَبْدُوءُهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الشَّجَاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ وَ الْبَدْرُ الْمُشْرِقُ وَ الْعَدِيرُ^١

« برسی در مشارق الانوار از طارق بن شهاب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: طارق! امام کلمه الله و حجت الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آیه خدا است که انتخابش می کند و هر چه خواست در او قرار می دهد به واسطه همین مقام اطاعتش و ولایتش بر تمام جهان واجب است پس او ولی خدا در آسمانها و زمین است این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است هر که خود را بر او مقدم بدارد کافر به خدا است هر کار که مایل است بکند هر چه خدا بخواهد انجام می دهد.

بر دست راستش نوشته می شود وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا او راستی و عدالت است برای او استوانه ای از نور قرار می دهد از زمین تا آسمان و اعمال بندگان را بوسیله آن می بیند و بر قامتش لباس عظمت می پوشد و او از دل ها آگاه و بر اسرار مطلع است بین مشرق و مغرب را می بیند چیزی بر او از ملک و ملکوت پوشیده نیست و زبان پرندگان را هنگام ولایت میداند.

او را برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلع کرده و به لطف خود تأیید کرده و به او حکمت تلقین نموده دلش مرکز اراده خدا است بنامش سلطنت زده شده و به او فرمانروائی عطا گردیده و باید از او اطاعت کنند زیرا امامت میراث انبیاء و مقام اصفیاء و خلافت خدا و جانشینی پیامبران است امامت عصمت ولایت و سلطنت و هدایت است او سبب کامل شدن دین و موجب سنگین شدن ترازوی عمل است.

امام هدف جویندگان و راهنمای هدایت جویان و راه رهنما و خورشید درخشان دل های عارفین است ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش واجب است در زندگی و ذخیره آخرت بعد از مرگ و عزت مؤمنین و شفیع گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است چون او رأس اسلام و کمال ایمان و عارف بحدود احکام و مبین حلال

از حرام است این مقامی است که به آن نمی‌رسد مگر کسی که خدا انتخابش کرده و مقدمش داشته و به او ولایت و حکومت داده.»

راوی یک چنین روایتی باید شخصیتی باشد که تحمل یک چنین مضامین و معارفی را داشته باشد.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

عده الشیخ ره فی رجاله بهذا العنوان من اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و له رواية طويلة فی اوصاف الامام علیه السلام عن امیر المؤمنین علیه السلام اوردها فی الثلث الاخير من صفحة ۲۲۲ من المجلد السابع من البحار المطبوع طبع الكمبانی و قد تضمنت الروایة ما یکشف عن کون الرجل اماميًا بحتا بل من خاصّة امیر المؤمنین علیه السلام و بطانته و اهل سرّه کجار همدان و امثاله ترکنا نقل الروایة لغایة طولها و لا بدّ لك من ملاحظتها حتّی یتّضح لك صدق ما قلناه و تجزم بحسن حال الرجل و قوّة ایمانه و عظم یقینه لتضمّن الروایة فقرات لا تبین آلا لامامی عارف بل لا یواجه به آلا عالم تودع الاسرار عنده بحيث یتحمّل عقله جمع الصفات المتضادّة فی واحد کقوله بشر ملکي و جسم روحانی و جسد سماوی الخ فالرجل عندي فی اعلى درجات الحسن.^۱

« مرحوم شیخ او را در رجال خود به این عنوان از اصحاب امیر مؤمنان شمرده است. و برای او روایتی طولانی در مورد اوصاف امام از امیر مؤمنان علیه السلام است که در بحار الانوار نقل شده است و به تحقیق روایت متضمن است آنچه که کشف می‌کند که او امامی بوده بلکه از خواص و اهل سر امیر مؤمنان علیه السلام مانند حارث همدانی بوده است، ما نقل روایت را به جهت طولانی بودن ترک کردیم و چاره‌ای برای تو نیست از ملاحظه روایت تا صدق آنچه گفتیم روشن شود و اینکه به حسن رجل و قوت ایمان و یقین او جزم پیدا کنی چون روایت متضمن فقراتی است که جز برای امامی عارف روشن نیست بلکه مواجه نمی‌شود مگر عالمی که اسرار نزد او به ودیعه گذاشته می‌شود، عالمی که عقل او تحمل جمع صفات متضاد در واحد را داشته باشد مانند: بشر ملکي و جسم روحانی و جسد آسمانی؛ پس ایشان نزد من در اعلى درجات حسن می‌باشد.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید: یظهر حسن المعنوں من روایاته فهو حسن.

یک روایت عجیب از طارق:

برای اثبات حسن طارق بن شهاب به روایاتی استناد می‌شود که او نقل کرده یا نام او در روایاتی به عنوان خواص امیر مؤمنان علیه السلام برده شده است. البته روایتی که طارق نقل می‌کند، نمی‌تواند حدیث یک شیعه باشد و مستندین به این روایت تنها نظر به ذیل روایت داشتند:

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ص ۱۰۶

الأمالی للشیخ الطوسی المفیّد عن الکاتب عن الزعفرانی عن الثقفی عن الفضل بن ذکین عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب قال: لما نزل علی بالربذة سألت عن قدومه إلینا فقیل خالف علیه طلحة و الزبیر و عائشة و صاروا إلى البصرة فخرج یریدهم فصرت إلیه فجلست حتی صلی الظهر و العصر فلما فرغ من صلاته قام إلیه ابنة الحسن بن علی علیه السلام فجلست بین یدیه ثم بکی و قال یا امیر المؤمنین إنی لا أستطیع أن أکلمک و بکی فقال له امیر المؤمنین لا تبکی یا بنی و تکلم و لا تحن حنین الجاریه فقال یا امیر المؤمنین إن القوم حصروا عثمان یطلبونه بما یطلبونه إما ظالمون أو مظلومون فسألتک أن تعزّل الناس و تلحق بمکة حتی توبّ العرب و تعود إلیها أخلامها و تأتیک و فودها فوالله لو کنت فی حجر ضبّ لضربت إلیک العرب أباط الابل حتی تستخرجک منه ثم خالفک طلحة و الزبیر فسألتک أن لا تتبعهما و تدعهما فإن اجتمعت الأمة فذاك و إن اختلفت رضیت بما قسم الله و أنا الیوم أسألك أن لا تقدّم العراق و أذكرک بالله أن لا تقتل بمضیعه فقال امیر المؤمنین علیه السلام أمّا قولک إن عثمان حصّر فما ذاک و ما علی منه و قد کنت بمغزل عن حصره و أمّا قولک أنت مکة فوالله ما کنت لاکون الرجل الذی یستحلّ به مکة و أمّا قولک اغتزل العراق و دغ طلحة و الزبیر فوالله ما کنت لاکون کالضبع تنتظر حتی یدخل علیها طالبها فیضع الحبل فی رجليها حتی یقطع عرقوبها ثم یدخلها فیمرّقها إرباً إرباً و لکن أباک یا بنی یضرب بالمقبّل إلى الحقّ المدبر عنه و بالسامع المطیع العاصی المخالف أبداً حتی یأتی علی یومی فوالله ما زال أبوک مدفوعاً عن حقه مستأثراً علیه منذ قبض الله نبیه ص حتی یوم الناس هذا فکان طارق بن شهاب أی وقت حدّث بهذا الحدیث بکی.

« طارق بن شهاب گفت: چون علی علیه السلام به ربذه آمد، سوال کردم از آمدن ایشان، گفته شد طلحه و زبیر و عایشه با او به مخالفت برخاسته‌اند و به سوی بصره رفته پس امام به قصد آنان خارج شده است. پس نزد ایشان رفتم و نشستیم تا اینکه نماز ظهر و عصر را اقامه کرد چون از نماز فارغ گشت فرزند او امام حسن علیه السلام نزد او رفت و در مقابل ایشان نشست سپس گریه کرد و گفت: نمی‌توانم صحبت کنم و گریه کرد. امیر مومنان علیه السلام به او گفت: گریه نکن ای فرزندم و سخن بگو و چون کنیزان ناله نکن پس گفت: ای امیر مومنان این قوم عثمان را محاصره کردند و از او آنچه را می‌خواستند می‌طلبیدند آنان یا ستم‌گردد یا ستم‌دیده، از تو می‌خواهم از مردم کناره‌گیری کنی و به مکة ملحق شوی تا اینکه عرب از کردار خود توبه کنند و خردشان به آن‌ها برگردد و گروه‌ها نزد تو آیند، به خدا قسم اگر در لانه سوسماری بودی عرب مکان تو را شناسائی می‌کرد تا تو را از آن لانه خارج سازد. سپس طلحه و زبیر به مخالفت با تو برخاستند پس از تو خواستم که از آن دو پیروی ننمائی و آن دو را به حال خود رها سازی پس اگر امت پیامبر وحدت پیشه می‌کردند که هدف حاصل است و اگر به اختلاف می‌گرویدند به حکم الهی گردن می‌نهادی و من امروز از تو می‌خواهم که به عراق رونیاوری و به خدا برای تو یادآوری می‌کنم که خون خود را هدر ندهی و بی‌جهت کشته نشوی.

پس امیر مومنان علیه السلام فرمود: اما سخن تو که عثمان محاصره شده بود، آن چه ربطی به علی دارد؟ در حالی که من از محاصره او دور و برکنار بودم و اما سخن تو که می‌گویی به مکه بیا پس به خدا قسم من مردی نبودم که به مکه فرود آیم اما سخن تو که می‌گویی از عراق دوری گزین و طلحه و زبیر را رها کن پس به خدا قسم همچون گفتاری نبودم که در انتظار می‌ماند تا صیاد بر او وارد شود و ریسمان در پایش ببندد تا زانوهایش را قطع کند و سپس او را از لانه‌اش خارج سازد و پاره‌پاره‌اش کند. اما پسر من، پدرت با حرکت به سوی حق با پشت-کردگان به حق جدال می‌کند و با انسان‌های شنوا و مطیع، سرکشان و مخالفان را از سر راه بر می‌دارد تا روز من فرا رسد. پس به خدا قسم پدرت همچنان از روزی که پیامبر رحلت فرمود تا این روز از حقش بازمانده است و به آن نرسیده است. پس طارق بن شهاب هر گاه این حدیث را روایت می‌کرد، می‌گریست.»

در این روایت امام حسن علیه السلام نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام زبان انتقاد دارند در حالی که اعتقاد ما این است که تمام حرکات و فرمایشات و جنگ‌های امیر مؤمنان علیه السلام طبق اشارات و فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (أنا اقاتل علی التنزیل و علی یقاتل علی التأویل) پس این روایت نمی‌تواند در مدح طارق بن شهاب باشد.

ابدال در کلام و روایات شیعه

ادامه بررسی سند روایت نهم

بررسی صحت روایت دال بر حُسن طارق بن شهاب:

این سنخ روایاتی که مفاد آن محکوم کردن جنگ‌های امیر مومنان علیه السلام است، از دشمنان امام صادر و جعل شده است و برای تبرئه‌ی سران فتنه‌ی جمل می‌باشد و از این جعل احادیث بسیار داریم مانند اینکه می‌گویند: «علی سرُّ مُتَقَابِلین» یعنی تخت‌هایی در بهشت رو در روی هم گذاشته شده که بر یکی از آن‌ها علی علیه السلام نشسته و بر دیگری طلحه و زبیر یا اینکه نقل می‌کنند که امیر مؤمنان علیه السلام برای کشته‌های شامی‌ها در جنگ صفین دعا و طلب مغفرت کرد: انشا الله خدا بین من و آن‌ها را در بهشت جمع کند. و اینکه امام علیه السلام فرمودند: ای کاش من در نخلستان‌های مدینه مشغول آبیاری بودم و وارد این جنگ‌ها نمی‌شدم. نقل چنین احادیثی به معنای این است که جنگ‌های امام به حق نبوده. این همان ادبیات شجره ملعونه و نواصب امثال ابن تیمیه است. او می‌گوید: علی بن ابی طالب قاتل المسلمین.

روایت طارق بن شهاب هم از این سنخ روایات است البته این روایت در قالبی مؤدبانه برای پذیرش توده‌ی عوام الناس نقل شده و آن را به امام حسن علیه السلام نسبت می‌دهند در حالی که امام حسن علیه السلام سایه پدر بزرگوارشان بودند و در برابر امیر مؤمنان علیه السلام مطیع محض بودند و اگر غیر این بود امام نبودند؛ کسانی که اصلاً قابل قیاس با امام مجتبی علیه السلام نبودند مطیع محض امام علیه السلام بودند لذا اعتراض و انتقاد امام حسن علیه السلام به امام در این حدیث حکایت از دسیسه‌ی اموی‌ها دارد. جعل روایت و نسبت دادن آن به یکی از ائمه یکی از روش‌های و حیل‌های بنی امیه برای کارشکنی و رسیدن به مقاصد سیاسی بوده است.

امیر مؤمنان علیه السلام حاضر شدند هزینه‌های سنگین جنگ صفین را تحمل کنند اما حاضر نشدند یک کلمه را قبول کنند و آن اینکه عثمان مظلوم بود. آن‌ها اصرار داشتند بر مظلومیت عثمان همچنان که امام علیه السلام بعد از خلیفه‌ی دوم حاضر شدند ۱۲ سال خانه‌نشین شوند اما عمل بر طبق سیره‌ی شیخین را نپذیرند. قطعاً آنچه به عنوان بیانات امام حسن علیه السلام در این حدیث نقل شد از ایشان نمی‌باشد مانند تهمت کثرت زوجاتی که به امام حسن علیه السلام نسبت داده شده است که تا هفتاد و حتی چهارصد زوجه به ایشان نسبت داده شده و نقل شده که امیر مؤمنان علیه السلام منبر رفته و فرمود: «لا تزوجوا الحسن فانه رجل مطلق» در حالی که سند این روایت ضعیف

است اگر چه در کتاب کافی نقل شده و اگر صحیح هم بود نمی‌توانیم بپذیریم چون با روایات متعدد دیگر مخالف است.

از امام حسن علیه السلام سؤال مشکلی شد و ایشان جواب دادند (که بر طبق آن فتوا داده می‌شود) و فرمودند: اگر صحیح بود از من و از امیر مؤمنان و اگر صحیح نبود من اشتباه کردم وقتی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام سؤال و جواب را مطرح می‌کنند، حضرت می‌فرماید: اگر از من هم سؤال کرده بودید بیش از این جواب نمی‌دادم. امیر مؤمنان علیه السلام سعی می‌کردند جانشینی ایشان را بعد از خودشان مطرح کنند لذا چنین احادیثی جعلی و به دور از شأن و جایگاه امامت است و حتی چنین احادیثی را نمی‌توان به تربیت‌شدگان امیر مؤمنان علیه السلام مانند عمار نسبت داد. تا چه رسد به امام معصوم علیه السلام.

از قدمای رجالیهون تنها مرحوم **شیخ طوسی** نام طارق بن شهاب را می‌برد و می‌نویسد: او از اصحاب^۱ امیر مومنان علیه السلام بود و توثیقی هم نکردند ولی روایاتی از ایشان نقل شده و جزء راویان روایاتی است که دلالت بر امامی و خاص بودن او نزد امیر مومنان علیه السلام می‌کند.

مرحوم **مامقانی** به بعضی از این روایات اشاره می‌کند و حسن بودن او را استفاده می‌کند.

فرزند مرحوم مامقانی پس از نقل احادیثی از طارق بن شهاب می‌فرماید: **تدل هذه الرواية و التي قبلها على حسن الرجل.**

البته اگر ایشان راوی روایت قبل باشد، دلالتی بر حسن مترجم ندارد بلکه ایشان اصلاً امام را نشناخته‌اند.

مرحوم **نمازی** در شرح حال مترجم می‌نویسد:

من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و له رواية طويلة عن أمير المؤمنين عليه السلام في وصف الإمام و معنى الإمامة. و لا يقال هذه الكلمات إلا للشيعة الكامل. و كان يبكي كلما حدث بحديث مظلومية أمير المؤمنين عليه السلام و روى عنه عليه السلام أنه قال للحسن و الحسين: أنتم إمامان بعقبى، و سيّدا شباب أهل الجنة، و المعصومان. حفظكما الله. و لعنة الله على من عاداكما. و روى عن حذيفة، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وصف خروج القائم عليه السلام و ما يكون عنده.^۲

«او از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام است و برای او روایتی طولانی از امیر مؤمنان علیه السلام در وصف امام و معنای امامت است و این کلمات گفته نمی‌شود مگر برای شیعه‌ی کامل. و او هرگاه حدیث مظلومیت علی علیه السلام را می‌گفت،

۱ اصحاب در کلام مرحوم شیخ طوسی غالباً به معنای هم عصر می‌باشد.

۲ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۸۵

می‌گریست. و از او روایت شده که امام علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام فرمودند: شما دو امام بعد از من و سید جوانان اهل بهشت و دو معصوم هستید خداوند شما را حفظ کند و دشمنان شما را لعنت کند. و از حذیفه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصف خروج قائم علیه السلام و آنچه نزد ایشان می‌باشد را فرمودند:»

پس مرحوم نمازی هم از روایات استفاده‌ی حسن این راوی فرمودند.

روایتی دیگر نقل شده که اگر ابو حیه مذکور در این روایت کنیه طارق بن شهاب باشد، این روایت به خوبی دلالت بر حسن مترجم دارد ولی مرحوم علامه حلی هنگام ذکر اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: طارق بن شهاب و ابو حیه که این دلالت دارد بر اینکه ابو حیه شخص دیگری است و کنیه طارق بن شهاب نمی‌باشد و مرحوم مامقانی هم به این نکته اشاره می‌کند.

روایت دیگری که ممکن است دال بر حسن طارق بن شهاب باشد:

و عَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الصَّلْتِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ أَبُو عَلِيٍّ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ سَبْعِينَ، وَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ. قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: وَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ الْعُلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ النَّعْجَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَهَيْلٍ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ بْنِ الْحَدَثَانِ، قَالَ: لَمَّا وَلِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَسْرَعَ النَّاسُ إِلَى بَيْعَتِهِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ جَمَاعَةُ النَّاسِ، لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرُ خَذَلُوا وَ بَايَعَ النَّاسُ.

قَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَكْثَرَ مَا يَسْكُنُ الْقَنَاءَ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ الصُّبْحِ إِذْ طَلَعَ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَةُ، فَجَلَسْنَا فِي نَاحِيَةِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام، ثُمَّ طَلَعَ مَرْوَانُ وَ سَعِيدٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَجَلَسُوا، وَ كَانَ عَلِيُّ علیه السلام جَعَلَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ عَلَى الْخَيْلِ، فَقَالَ لِأَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ وَ لِخَالِدِ بْنِ زَيْدٍ أَبِي أَيُّوبَ وَ لِأَبِي حَيَّةَ وَ لِرَفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ فِي رَجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قُومُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُ بَلَّغَنَا عَنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنْ خِلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامِهِمْ، وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ دَخَلَ مَعَهُمْ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَفَاءِ وَ الْعَدَاوَةِ، وَ إِنَّهُمْ سَيُخَمِّلُونَهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ مِنْ رَأْيِهِمْ.^۱

« مالک بن اوس گفت: هنگامی که علی علیه السلام عهده‌دار امور شدند و مهاجرین و انصار و دیگر مردمان به بیعت با ایشان شتافتند و احدی از اهل فضل تخلف نکرد مگر گروه کمی که او را تنها گذاشتند و با دیگران بیعت کردند.

مالک بن اوس گفت: حضرت علی علیه السلام غالبا در سرزمین خارج مدینه سکونت داشت، ما بعد از نماز صبح در مسجد نشسته بودیم که طلحه و زبیر آمدند، ما در ناحیه علی علیه السلام نشسته بودیم، سپس مروان، سعید، عبد الله بن

زبیر و مسور بن مخرمه آمدند و نشستند، علی علیه السلام عمار را بر نیروی سواره نظام گمارده بود، پس عمار به ابو هیثم بن تیهان و خالد بن زید ابو ایوب و ابو حیه (اگر کنیه بن شهاب باشد) و رفاعه بن رافع که رجالی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، گفت: نزد این قوم بروید، از آنها به ما خبر رسیده آنچه کراحت داریم از مخالفت امیر مؤمنان علیه السلام و طعن بر امام و قومی از اهل جفا و دشمنی همراه آنها شده‌اند و آنها رأی و نظر این قوم را تغییر می‌دهند.»

ابدال در کلام و روایات شیعه

ادامه بررسی سند روایت نهم

ادامه بررسی شخصیت طارق بن شهاب:

بحث ما پیرامون بررسی ابدال در روایات شیعه بود، روایتی را از اختصاص شیخ مفید در مورد ابدال نقل کردیم و عرض شد که کسی غیر از شیخ مفید در کتاب اختصاص این روایت را نقل نکرده است. در ادامه به بررسی سند این روایت پرداختیم.

طارق بن شهاب این روایت را از حذیفه نقل می‌کند و بیان شد که حذیفه نزد ما موثق است اما در مورد طارق بن شهاب بیان کردیم که عامه او را قبول دارند اما در کتب رجالی قدمای شیعه توثیق خاصی در مورد او ذکر نشده و تنها مرحوم شیخ طوسی فرمودند: او از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بود و ما گفتیم که مراد شیخ از اصحاب هم‌عصر بودن است ولی بعضی از معاصرین ایشان را در اعلی مراتب حسن قرار می‌دهند و مستند آن‌ها یکی روایتی بود که متضمن انتقاد امام حسن علیه السلام به امیر مؤمنان علیه السلام بود که چون در ذیل حدیث نقل شده بود که طارق بن شهاب هرگاه این حدیث را می‌گفت برای مظلومیت امیر مؤمنان علیه السلام می‌گریست لذا از آن استفاده‌ی حسن ایشان را کرده بودند و ما بیان کردیم که حدیث از جهت محتوا دارای اشکال است و به نظر می‌آید که از جعلیات بنی امیه باشد یا اگر هم نقل خود طارق باشد دلالت دارد بر اینکه او اعتقاد درستی نسبت به امام نداشته است.

بعضی هم برای اثبات حسن طارق بن شهاب استناد می‌کنند به روایتی که حافظ رجب در مشارق الانوار الیقین نقل کردند که در آن امیر مؤمنان علیه السلام به تبیین صفات امام می‌پردازد که گفته شد که این سنخ تبیین برای کسانی می‌شد که دارای قوت ایمان و از اصحاب سر حضرت باشند لذا این روایت دلالت دارد بر اینکه طارق از اصحاب خاص حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بودند. اما اگر خواسته باشیم این روایت را از حیث سند بررسی کنیم، غیر از حافظ رجب کسی این روایت را نقل نکرده است. در مورد حافظ رجب هم اختلافی است بعضی او را تضعیف کرده و او را از غلات می‌شمارند، بعضی دیگر مانند مرحوم علامه مجلسی متفردات او را نمی‌پذیرند، مرحوم مجلسی در بحار الانوار پس از نقل جریان شهادت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام دو قصه نقل کرده و می‌فرماید: « این روایات از نقل حافظ رجب است و ما اعتماد به متفردات او نمی‌کنیم » و بعضی دیگر مانند علامه امینی از اشکالات وارد به حافظ رجب جواب می‌دهد و او را توثیق می‌کند و اشعاری را از ایشان ظاهر آن غلو است بیان و توجیه می‌کند و نظر ما هم همین است که حافظ رجب به رمز و اشاره و کنایه صحبت می‌کرد و

غالی نبود و آنچه در کتاب او دلالت بر غلو دارد، چنانچه قابل توجیه باشد، توجیه شود و چنانچه قابل توجیه نباشد، رد شود و بر فرض هم که نتوانیم ایشان را توثیق کنیم، روایت از جهت متن قوی می‌باشد و شواهد بسیاری بر آن وجود دارد، روایت امام رضا علیه السلام در توصیف مقام امامت و زیارت جامعه کبیره امام هادی علیه السلام نیز دارای همین مضامین است.

مرحوم مامقانی همین روایت را دلیل بر حسن طارق بن شهاب قرار می‌دهند؛

از دیگر ادله اعتبار ایشان، روایتی است که مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند که در این روایت عمار به اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام می‌گوید: نزد این قوم بروید و با آنان صحبت کنید قبل از اینکه رأی آن‌ها را تغییر دهند، و در بین اصحاب ابو حیه است و ابو حیه کنیه طارق بن شهاب است.^۱

همچنین طارق از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که حسنین علیهما السلام دو امام معصوم هستند که این روایت هم دلالت بر حسن مترجم دارد.

پس طارق بن شهاب در اعلی درجات حسن قرار دارد. ولی این ادعا قابل اثبات نیست و ادله‌های مناقشه است.

قیس بن مسلم جبلی:

از نظر رجالیون عامه:

مزی در تهذیب الکمال بعد از ذکر نام او حرف «ع» گذاشته به معنای اینکه صحاح سته از او روایت نقل کردند. ابن معین و ابو حاتم گفتند: او ثقة است.

نسائی گفته است: ثقة است اما در عقیده مشکل داشت، جزء مرجئه بود.

ابن حبان او را در کتابش ذکر کرده و ذکر او به معنای ثقة بودن است.

احمد بن حنبل گفته است: ثقة فی الحدیث

سفیان ثوری گفته است: او برای تعظیم به خداوند هیچگاه سر به آسمان بلند نمی‌کرد.

پس ایشان نزد اهل سنت شخصیت محترمی است.

از نظر رجال شیعه:

۱ ابن عقده هم این روایت را نقل می‌کند، او از زیدی‌های یمن است. یمنی‌ها بسیار ارادت به امیر مؤمنان علیه السلام دارند، امیر مومنان علیه السلام به مدت شش ماه در یمن نماز جمعه را اقامه کردند و خطبه خواندند و یمنی‌ها خطبه‌های حضرت را جمع کردند و اهتمام به جمع‌آوری فرمایشات امام دارند البته آل سعود مدت شصت سال تلاش کرد فرهنگ و اعتقادات آن‌ها را عوض کند، کتب نهج البلاغه و صحیفه را در میدان بزرگ صنعا به آتش می‌کشیدند و دانشگاهی وهابی ایجاد کردند که به دست یمنی‌ها از بین رفت.

ایشان اصلاً توثیق ندارد. مرحوم نمازی در مورد او می‌نویسد: لم یذکروه یعنی او مهمل است.

محمد بن معقل قرمیسینی:

مرحوم نمازی می‌فرماید: لم یذکروه یعنی مرحوم مامقانی، مرحوم اردبیلی و مرحوم خوئی در کتب رجالشان او را ذکر نکردند و این به معنای مهمل بودن ایشان است. البته مرحوم نمازی می‌خواهد ایشان را به طریقی دیگر توثیق کند می‌فرماید:

روی المفید فی کتاب الاختصاص ص ۲۰۸ عن محمد بن أحمد العلوی، عنه، عن محمد بن عبد الله البصری حدیث فضائل الأئمة و ذم من خالفهم. و فيه عنه، عنه، عن محمد عاصم، حدیث آخر فی وصف المهدي عليه السلام. و فيه ص ۲۱۰ عنه، عن أبيه، عن عبد الله بن جعفر الحمیری، حدیث اللوح. و روی الصدوق، عن أبيه، عنه، عن محمد بن عبد الله بن طاهر قال: كنت واقفا على أبي و عنده أبو الصلت الهروي - الخ. و فی العيون ج ۱، ص ۶۴ عن أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی (ثقة^۱)، عنه، عن محمد بن عبد الله البصری. و مثل ذلك فی الإكمال.^۱

« مرحوم مفید در کتاب اختصاص از محمد بن حمد علوی از محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن عبد الله بصری حدیث فضائل ائمه عليه السلام و مخالفان آنها را روایت کرده و همچنین حدیثی دیگر در وصف مهدی عليه السلام و حدیث لوح را هم او نقل کرده است. و در عیون احمد بن زیاد جعفر همدانی ثقة از او روایت کرده است. » پس ایشان به نظر ما مهمل است و نقل مرحوم شیخ مفید از او برای اعتبار و وثاقت او کفایت نمی‌کند.

محمد بن عاصم: ایشان هم مهمل است. مرحوم نمازی می‌فرماید: لم یذکروه

علی بن حسین: به این نام در کتب رجالی افراد زیادی است و مشخص نیست ایشان کدام یک هستند.

محمد بن مرزوق: مرحوم نمازی می‌فرماید: لم یذکروه

عامر سراج:

ایشان ثقة هستند. اما وثاقت ایشان و طارق بن شهاب، بر فرض وثاقت، کفایت نمی‌کند چون افراد مهمل در سند روایت وجود دارد.

۱ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۳۴

ابدال در کلام و روایات شیعه

ادامه بررسی سند روایت نهم

سفیان ثوری:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

علامه حلی او را در قسمت دوم خلاصه الاقوال ذکر کرده است. مرحوم ابن داود هم در رجالش تصریح می‌کند: لیس من اصحابنا. در مقابل رجالیون عامه خیلی از او تجلیل می‌کنند، سمعانی در مورد او می‌گوید:

و کان سفیان من سادات أهل زمانه فقها، و ورعا، و إتقانا، شمائله فی الصلاح و الورع أشهر من أن یحتاج إلی الإغراق فی ذکرها، کان مولده سنه خمس و تسعین. إنه إمام أهل الکوفه، مات بالبصره.^۱

« سفیان از بزرگان فقه و ورع اهل زمانش بود، شمائل او در صلاح و ورع مشهورتر بود از اینکه محتاج به اغراق در ذکر آن باشد، او سال ۹۵ متولد شد و او امام اهل کوفه بود و در بصره از دنیا رفت.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

إنّ حال المعنون واضح و ضعفه ظاهر لایحتاج إلی البیان، هو أحد الأئمة الضلال و المعاندين للحق و لكن یظهر ممّا ذكره المؤلف قدس سره أنّه کان فی اول امره زیدیا منحرفا عن الأئمة المعصومین ثم تمحض فی العامیه و یظهر أنّه کان وضاعا مدّلسا وقحا جریئا علی الأئمة الهدی عليه السلام و لم یکن طیله حیاته تابع للحق حتی ایام زیدیه، کان یروی الاحادیث عن رواة العامه و لكن تدلیسه کان عنهم و عن الأئمة عليه السلام فعلیه لابد من عدّه من أضعف الضعفاء و حدیثه ساقط عن الإعتبار.^۲

« به درستی که حال معنون روشن است و صفات او آشکار و احتیاجی به بیان ندارد، او یکی از سران گمراهی و از دشمنان حق بود، و لکن از آنچه مولف ذکر کرد، معلوم می‌شود که او ابتدا زیدی و منحرف از ائمه عليه السلام بوده است سپس سنی شده و ظاهر است که او جعل کننده، تدلیس کننده، بی ادب و گستاخ در برابر ائمه‌ی هدی عليه السلام بوده است و در طول عمرش هیچ وقت تابع حق نبوده است حتی در زمانی که زیدی بوده است، چنین بود که احادیث را از روایات عامه نقل می‌کرد و لکن تدلیس او در نقل از عامه و ائمه عليه السلام بود، پس بنابراین هیچ چاره‌ای نمی‌باشد جز شمردن او از ضعیف‌ترین افراد و اینکه حدیث او از اعتبار ساقط است.»

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۲، ص ۹

۲ تنقیح المقال، ج ۳۲، ص ۲۶

قد نقلنا الخبر الاخير بطوله ليتبين عندك امران: أحدهما: إنّ سفیان الثوری کذاب خبیث مدّلس معاند یهودی
قد أثر دنیاه علی آخرته علی علم منه بذلك بنص الصادق علیه السلام و الآخر: إنّ مذهب العامّة مبنی علی الجعلیات و
الاکاذیب من بدایتہ الی نہایتہ.^۱

« به تحقیق روایت اخیر (روایت میمون بن عبدالله) با اینکه طولانی بود نقل کردم تا دو چیز نزد تو آشکار شود:
۱. اینکه سفیان ثوری دروغگو، خبیث، حیلہ گر، دشمن و یهودی است که به نص حضرت صادق علیه السلام او دانسته
دنیای خود را بر آخرت ترجیح داده است. ۲. اینکه مذهب عامه مبنی بر جعلیات و دروغها است.»

پس روایت احتجاج در مورد ابدال از جهت سند معتبر نمی باشد. مگر اینکه از حیث اقاریر، قوت متن یا به صورت
تفکیک صدر و ذیل روایت، آن را بپذیریم.

۱۰. حدیث لوح: وَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَمِّيُّ أَبُو الْقَاسِمِ بِشِيرَازَ سَنَةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةَ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فِيهَا فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا قَالَ جَابِرٌ فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَبْتَ فَخَلَا بِهِ أَبِي يَوْمًا فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ بِيَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَمَّا أَخْبَرْتُكَ أُمِّي فَاطِمَةُ بِهِ مِمَّا فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ اللَّهَ لَا شَرِيكَ لَهُ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمْرِدٍ وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَابَةً بَيْضَاءَ شَبِيهَةً بِنُورِ الشَّمْسِ.

فَقُلْتُ لَهَا بِأَبِي أَنْتِ وَ أُمِّي مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَغْلَى وَ اسْمُ وَلَدِي وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي أُعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ قَالَ جَابِرٌ فَذَفَعْتُهُ إِلَيَّ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَ نَسَخْتُهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَابِرُ فَهَلْ لَكَ أَنْ تُعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ نَعَمْ فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رَقٍ فَقَالَ يَا جَابِرُ انْظُرْ فِي كِتَابِكَ حَتَّى أَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ فَقَرَأَهُ أَبِي عَلَيْهِ فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ خَرَفًا فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ اللَّهَ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ حِجَابِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ دَلِيلِهِ- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا مُحَمَّدُ عَظُمَ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ وَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَبَامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلِيكَ وَ سِبْطِيكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَجَعَلْتُ الْحَسَنَ مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا مَعْدِنَ وَحْيِي فَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ فِيَّ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً عِنْدِي جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ^١ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بِعَنْزَتِهِ أَثِيبُ^٢ وَ أَغَاقِبُ^٣ أَوْلَهُمْ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنِ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَ إِنَّهُ سَمِيُّ جَدِّهِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَيِّهْلِكَ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرَتَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ^٣.

١ أى جعلت الإمامة فى عقبه كما ورد فى قوله تعالى « وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِى عَقْبِهِ » عن الرضا عليه السلام أن المراد بها الإمامة. راجع مقدمة تفسير مرآة الأنوار اواخر باب الكاف.

٢ لان الايمان بهم و بولايتهم هو الركن الأعظم من التوحيد، و شرط لقبول الاعمال و ترك ولايتهم هو أصل الكفر و العصيان.

٣ الغيبة للنعماني، ص ٦٢

« موسی بن محمد قمی أبو القاسم^۱ در شیراز سال ۳۱۳ برایم روایت کرد از سعد بن عبد الله اشعری از بکر بن صالح و او از عبد الرحمن سالم و او از ابو بصیر و او از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: با تو کاری دارم هر وقت برایت دشوار نیست می‌خواهم با تو تنها (خصوصی) باشم و آن را سوال کنم جابر گفت: هر وقت که دوست دارید، روزی پدرم با جابر خلوت نمود و به او گفت: ای جابر داستان لوحی که به دست فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی چه بود؟ و مادرم فاطمه از آنچه در آن لوح نوشته شده بود چه گفت؟

جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که روزی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مادرت فاطمه علیه السلام وارد شدم و تولد حسین علیه السلام را به او تبریک گفتم و دیدم در دستش لوح سبز رنگی است، گمان کردم که آن زمرّد است، در آن لوح نوشته‌ای سفید شبیه نور خورشید دیدم.

به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! این لوح چیست؟ گفت: این لوحی است که خدای عزّ و جلّ آن را به رسولش صلی الله علیه و آله هدیه داده و نام پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم و نام آن جانشینان که از فرزندان من هستند در آن است^۲، پدرم آن را به من داده تا بدان وسیله به من مژده بدهد^۳، جابر گفت: بعد مادرت فاطمه علیه السلام آن را به دست من داد، من آن را خواندم و از روی آن یادداشت کردم، سپس پدرم به او گفت: جابر برایت امکان دارد آن را به من نشان دهی، گفت: بله، و بعد پدرم با او به منزلش رفت، آنگاه پدرم صفحه‌ای از پوست رقیق را در آورد و گفت: ای جابر تو به نوشته خودت نگاه کن تا من (نوشته خود را) بر تو بخوانم، و پدرم آن را برای او خواند و هیچ حرفی با حرف دیگر (از نسخه پدرم با نسخه او) اختلاف نداشت، پس جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من دیدم در آن لوح چنین نوشته شده^۴:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نوشته‌ای است از سوی خداوند عزّ و جلّ عزیز و حکیم به محمد پیامبر و نور و حجاب او^۵ و واسطه و میانجی و فرستاده و راهنمای خویش که آن را جبرئیل از نزد پروردگار جهانیان فرو

۱ او فرزند دختر سعد بن عبد الله اشعری است و در شیراز ساکن بود.

۲ از این بیان حضرت فاطمه علیه السلام علت مخالفت‌های حکومت‌ها با حضرت زهرا علیه السلام دانسته می‌شود که علت آن بوده که ایشان خط بطلان بر روی تمام حکومت‌های غاصب کشیده و با همه‌ی آن‌ها مخالف بودند و مخالفت ایشان منحصر به سقیفه نبوده است.

۳ در کافی (لیسرتی بذلک) است بجای (لیبشرتی بذلک) و توجیه شده به اینکه از این کلمه استفاده می‌شود که فاطمه علیه السلام پیش از آنکه لوح بدستش برسد اندوهگین بوده است و روایات ابن الزیّات و ابی خدیجه سالم بن مکرم از امام صادق علیه السلام مؤید این معنی است.

۴ شبهه‌ای اینجا مطرح است که چگونه جابر با وجود نابینا بودن در زمان امام باقر علیه السلام لوح را دیدند، جواب این است که ایشان به اشاره امام باقر علیه السلام بینا شد و بینا شدن افراد به اشاره و اعجاز اتفاق افتاده است، عامه داستان ضریب را نقل می‌کنند که متوسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد که من بینایی ندارم لذا نمی‌توانم به نماز بیایم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند می‌توانی به همین نحو بیائی گفت: نمی‌توانم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو رکعت نماز بخوان و این دعا را بخوان و دعای توسل را به او تعلیم دادند، راوی می‌گوید ما به صحبت‌مون با پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه دادیم، هنوز صحبت ما تموم نشده بود که ضریب بینا برگشت.

۵ علامه مجلسی فرماید: أطلق الحجاب علیه صلی الله علیه و آله من حیث أنّه واسطه بین الخلق و بین الله سبحانه، أو أن له وجهین وجها إلى الله عزّ و جلّ، و وجها إلى الخلق، و قيل: الحجاب: المتوسط الذی لا یوصل الی السلطان الا به.

آورده است، ای محمد اسماء مرا بزرگ دار و نعمتهای مرا سپاس گوی و عطایای مرا انکار مکن، من خود همان خدایی هستم که هیچ معبودی جز من نیست، درهم شکننده ستمکاران، دولت بخش ستمدیدگان و حاکم و حسابخواه روز جزایم، من همان خدایم که هیچ معبودی جز من نیست هر کس به چیزی جز فضل من امیدوار باشد یا جز از دادگری من بیمناک باشد او را عذاب خواهیم کرد چنان عذابی که هیچ یک از مردمان را به آن عذاب نکرده‌ام، پس تنها مرا پرستش کن و تنها توکل بر من کن، همانا من پیامبری برنینگیخته‌ام که دورانش را به پایان رسانم و زمانش سپری شود مگر اینکه برای او جانشینی قرار داده باشم، همانا تو را بر همه پیامبران برتری داده‌ام و جانشین تو را بر همه اوصیاء فضیلت بخشیده‌ام و به تو دو شیر و نوادها حسن و حسین هدیه دادم، و حسن را پس از سر آمدن زمان پدرش معدن علم خویش ساختم، و حسین را سرچشمه وحی خود گردانیدم و او را به شهادت اکرام کردم و سعادت را بر او تمام کردم، او برترین کسی است که در راه من به شهادت رسیده، و از حیث مقام بلندمرتبه‌ترین شهدا نزد من است. من کلمه تامه^۱ خود را با او همراه ساختم و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به واسطه عترت او پاداش می‌دهم و کیفر می‌کنم.

نخستین فرد آنان علی^{علیه السلام} است که سرور عبادت‌کنندگان و زینت بخش اولیاء پیشین من است و فرزند او با جدش محمود هم نام است، نام او محمد شکافنده دانش من و معدن حکمت من است، بدگمانان و ناباوران به جعفر هلاک می‌شوند، ردکننده او همچون کسی است که مرا رد کند. این سخن از سوی من محقق است که بدون شک جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و حتماً خاطرش را در مورد شیعیان و یاوران و دوستانش خرسند خواهم ساخت.»

به پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} حجاب گفته شده است از آن جهت که آن حضرت واسطه میان خدای سبحان و خلق است یا از آن جهت که او را دو وجه است وجهی بسوی خدا و وجهی بسوی خلق و گفته شده است که حجاب، کسی را گویند که بدون او کسی را دسترسی بیادش نباشد.

۱ کلمه تامه همراه او ساختم یعنی ائمه را از نسل او قرار دادم.

ابدال در کلام و روایات شیعه

ادامه روایت دهم؛ حدیث لوح:

سَيَهْلِكُ الْمُتَرَاتِبُونَ فِي جَعْفَرٍ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرَتُهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ حِنْدِسٍ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ إِنِّ أَوْلِيَائِي بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى يُسْقَوْنَ أَبْدَالُ الْأَرْضِ أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَنِي نِعْمَتِي وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَى وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَا حِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي إِنِّ الْمُكَذِّبَ بِهِ كَالْمُكَذِّبِ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي وَ هُوَ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبَوَّةِ وَ امْتَحَنَهُ بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا وَ بَعْدَهُ خَلِيفَتِي عَلَى بَنِ مُوسَى الرِّضَا يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ خَيْرُ خَلْقِي يُدْفَنُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَقِرَنَّ عَيْنُهُ بِإِنِّهِ مُحَمَّدٌ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ وَ هُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِإِنِّهِ عَلَى وَلِيِّي وَ نَاصِرِي - وَ الشَّاهِدُ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِإِنِّهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ تُسْتَدَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَ تَتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُءُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلِمِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُخْرِقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ وَ جَلِينَ مَرْعُوبِينَ تَصْبِغُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرِّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا وَ حَقٌّ عَلَى أَنْ أَرْفَعُ عَنْهُمْ كُلَّ عَمِيَاءٍ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَرْفَعُ عَنْهُمْ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ - أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُمُهْتَدُونَ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ الْوَاحِدَ لَكَفَاكَ فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.^۱

« بدگمانان و ناباوران به جعفر هلاک می‌شوند، ردکننده او همچون کسی است که مرا رد می‌کند. این سخن از سوی من محقق است که بدون شک جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و حتماً خاطرش را در مورد شیعیان و یاوران و دوستانش خرسند خواهم ساخت.^۲ چنین مقدر است که پس از او فتنه‌ای کور و بسیار تاریک (که دیدن چیزی ممکن نیست) اتفاق خواهد افتاد^۳، زیرا که ریسمان سنت و فرمان من البته بریده نشود و حجت من

۱ الغيبة للنعمانی، ص ۶۲

۲ با اینکه فشار از طرف حکومت بر امام علیه السلام بسیار بود، جاسوس‌ها خبر برای منصور می‌بردند که نامه‌ها و اموال بسیاری از نقاط مختلف جهان از غرب و شرق به امام علیه السلام می‌رسد؛ ذهبی می‌گوید: جعفر بن محمد در خلافت احق و اولای از منصور بود؛ امام علیه السلام در کوفه کار فرهنگی می‌کردند، محور درس‌های علمای کوفه «قال الصادق» بود، چهار هزار شاگرد از محضر امام علیه السلام استفاده می‌کردند. امام صادق علیه السلام به قدری در عالم مطرح شده بودند که نزد ایشان می‌آمدند و می‌گفتند: چرا قیام نمی‌کنید، نیمی از جهان طرفدار شما هستند.

۳ فتنه تاریک پس از امام صادق علیه السلام به این جهت است که تقیّه در زمان موسی ابن جعفر علیه السلام شدیدتر بود و موضوع وصایت آن حضرت مخفی‌تر بود، خلیفه وقت به فرماندار مدینه دستور داد که ببین چنانچه جعفر بن محمد یک شخص معین را به وصایت تعیین کرده فوراً او را بکش و لذا چنانچه در روایت است امام صادق علیه السلام به حسب ظاهر پنج نفر را وصی خود قرار داد: منصور خلیفه وقت و محمد بن سلیمان فرماندار مدینه و فرزندش عبد الله افطح و موسی بن

پوشیده نماند و اولیاء من به جام لبریز سیراب شوند، آنان ابدال روی زمین‌اند، بدانید اگر کسی یک تن از آنان را انکار کند چنان است که نعمت مرا انکار کرده باشد، و هر که آیتی از کتاب مرا دگر گون سازد پس بر من افترا روا داشته است، وای بر افتراگویان انکارکننده آن هنگام که زمان بنده من موسی و دوست من و برگزیده‌ام به سرآید، همانا تکذیب‌کننده او همچون تکذیب‌کننده همه اولیای من است، او یار و یاور من است و همان کسی است که سنگینی کارهای پیامبری را بر دوش او می‌نهم و او را با قیام به آن می‌آزمایم و پس از او خلیفه من علی بن موسی الرضا است که او را گردنکشی به قتل می‌رساند و در شهری که بنده شایسته (خدا) ذو القرنین آن را بناکرده به خاک سپرده می‌شود، نیکوترین بندگان من در کنار بدترین بندگان مدفون می‌گردد. این سخن از من محقق است که حتما چشمان او را به فرزندش محمد روشن خواهم ساخت، که پس از وی جانشین او و وارث علم او، و معدن دانش من و محل راز من است و حجت من است بر بندگانم، بهشت را جایگاه او ساخته‌ام و شفاعت او را در حق هفتاد هزار تن از اهل بیتش که همگی مستحق آتش باشند خواهم پذیرفت، و سعادت را بر فرزند او علی تمام خواهم کرد که او یار و یاور من است و شاهد در میان بندگانم، و امانت‌دار بر وحی من است و حسن را که دعوت‌کننده به راه من و خزانه‌دار دانش من است از او بوجود آورم، و سپس این امر را به فرزند او که رحمتی است بر جهانیان کامل خواهم نمود، همان که کمال موسی و جمال عیسی و بردباری اُیوب در وجود او گرد آمده، در زمان غیبت او اولیای من خوار می‌شوند و هم چنان که سرهای ترک و دیلم هدیه می‌شود سرهای آنان نیز به عنوان هدیه برده می‌شود، پس کشته و سوزانده می‌شوند و همواره نگران و هراسان و وحشت‌زده‌اند، زمین از خنوشان رنگین می‌شود و در میان زنانشان شیون و زاری بلند می‌شود، آنان به راستی اولیای من هستند و بر من است که از آنان هر گونه تاریکی را بردارم و به رعایت آنان زلزله‌ها را دور کنم و از آنان دشواری‌ها و گرفتاری‌های بزرگ و گردنگیر را بردارم "از پروردگارشان درودها و رحمت بر آنان باد و آنان همان هدایت‌شدگان‌اند". ابو بصیر گوید: "اگر در سراسر زندگیت جز همین یک حدیث، حدیث دیگری هم نشنوی برای تو بس است، پس آن را جز از اهل آن حفظ کن".

این روایت در مقام توصیف ائمه علیهم‌السلام می‌باشد و مراد از ابدال ائمه علیهم‌السلام است. پس بیان مرحوم علامه امینی بعید نمی‌باشد که با قاطعیت می‌فرماید: ابدال از جعلیات بنی امیه است که برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود شایع کردند و ائمه علیهم‌السلام به تصحیح آن پرداختند.

مرحوم مجلسی بابتی را در بحار الانوار مطرح می‌کنند به نام « نادر فی ان الابدال هم الأئمة »

و در روایتی هم که از احتجاج نقل کردیم امام رضا علیه‌السلام مصداق ابدال را ائمه علیهم‌السلام مشخص می‌کنند:

جعفر و همسر حضرت صادق حمیده و به خاطر همین فتنه بود که جماعتی امامت را در امام صادق علیه‌السلام متوقف کردند به نام واقفیه و جمعی دیگر در موسی بن جعفر علیه‌السلام و عده‌ای به امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام معتقد شدند به نام کیسانیه.

الإحتجاج روى عن الخالد بن الهيثم الفارسي قال: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أُبْدَالًا فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأُبْدَالُ قَالَ صَدَقُوا الْأُبْدَالُ الْأَوْصِيَاءُ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذْ رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَخَتَمَهُمُ مُحَمَّدٌ ﷺ بَيَانُ ظَاهِرِ الدَّعَاءِ.

« هيثم فارسی می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم مردم^۱ معتقدند که در زمین ابدالی وجود دارد این ابدال چه کسانی هستند؟ فرمود: راست می‌گویند ابدال همان اوصیا هستند خداوند آنها را در زمین بدل و بجای انبیاء قرار داده، چون انبیاء از دنیا رفته‌اند و حضرت محمد ﷺ خاتم است.»

مرحوم طبرسی در مقدمه کتاب در مورد نقل روایات در کتاب خود می‌فرماید:

و لا تأتي في أكثر ما نوردته من الاخبار بإسناده اما لوجود الإجماع عليه او موافقته لما دلت العقول إليه، او لاشتهاره في السير و الكتب بين المخالف و المؤالف، الا ما أوردته عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام فانه ليس في الاشتهار على حد ما سواه و ان كان مشتملا على مثل الذي قدمناه، فلأجل ذلك ذكرت اسناده في أول جزء من ذلك دون غيره لأن جميع ما رويت عنه عليه السلام انما رويته باسناد واحد من جملة الاخبار التي ذكرها عليه السلام في تفسيره.^۲

« و اسناد بسیاری از اخبار را به دلائلی چون اجماع، عقل، و تواتر در کتب فریقین نیاوردم. بجز احادیث امام حسن عسکری علیه السلام که در حدّ تواتر باقی احادیث نبود، هر چند از نظر محتوی مانند آنها است. و اسناد آن را فقط در اولین جزء آن آوردم، چون اسناد باقی احادیث وارده از امام علیه السلام همان اسناد اوّلی بود که از تفسیر ایشان نقل نمودم.»

مرحوم مجلسی در مورد دعای ام داود که ظاهرا دلالت بر تغایر ابدال با ائمه علیهم السلام دارد، می‌فرماید:

الْمَرْوِيُّ مِنْ أَمِّ دَاوُدَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النِّصْفِ مِنْ رَجَبٍ حَيْثُ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ رَحِمْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ السُّعَدَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ أَيْمَةَ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأُبْدَالِ وَ الْأَوْتَادِ وَ السِّيَاحِ وَ الْعُبَادِ وَ الْمُخْلِصِينَ وَ الزُّهَادِ وَ أَهْلِ الْجِدِّ وَ الْجِتْهَادِ.» إلى آخر الدعاء يدل على مغايرة الأبدال للائمة عليه السلام لكن ليس بصريح فيها فيمكن حمله على التأكيد. و يحتمل أن يكون المراد به في الدعاء خواص أصحاب الأئمة عليه السلام و الظاهر من الخبر نفى ما تفتريه الصوفية من العامة كما لا يخفى على المتتبع العارف بمقاصدهم عليه السلام.^۳

۱ ناس اشاره به عامه و اهل سنت دارد، گویا این فرهنگ در بین آنها رائج بوده که ابدالی روی زمین هستند.

۲ الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۹

۳ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۸

توضیح: ظاهر دعائی که از ام داوود از حضرت صادق علیه السلام نقل شده در نیمه رجب که می فرماید: اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم صل علی الابدال و الاوتاد و السیاح و المخلصین و الزهاد و اهل الجد و الاجتهاد ...

حاکی است ابدال با ائمه علیهم السلام فرق دارند ولی صراحت ندارد ممکن است حمل بر تاکید شود و ممکن است منظور از ابدال در دعا خواص اصحاب ائمه علیهم السلام باشند، ظاهر خبر نفی می کند ادعای صوفیه اهل سنت را چنانچه متبع و محقق خود این مطلب را دریافت می کند (که خود را ابدال میدانند).